

# رساله مدنیہ

حضرت عبدالہیاء

نسخہ اصل فارسی



رساله مدنیہ - اثر حضرت عبدالہیاء - بر اساس نسخہ سنہ ۱۳۲۹  
ہجریہ

## ﴿ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴾

بدایع حمد و ثنا و جوامع شکر و سپاس در گاہ احدیت پرورد گاریرا سزااست کہ از بین کافہء حقائق کونیہ حقیقت انسانیہ را بدانش و ہوش کہ نیرین اعظمین عالم کون و امکانست مفتخر و ممتاز فرمود و از نتائج و آثار آن موهبت عظمی در ہر عصر و قرنی مرآت کائناترا بصور بدیعہ و نقوش جدیدہ مرتسم و منطبع نمود . چہ اگر بدیدہء پاک در عالم وجود نگری مشہود گردد کہ از فیوضات فکر و دانش ہیکل عالم در ہر دوری بجلوہ و طوری مزین و بلطائف بخشایش جدیدی متباہی و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی ہمتا در آفرینش و شرف بر جملہء ممکنات سبقت و پیشی داشتہ و حدیث ( اول ما خلق اللہ العقل ) شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در ہیکل انسانی من حیث الظہور مشخص گردید . پاک و منزہ است خداوندی کہ باشراقات انوار این لطیفہء ربانیہ عالم ظلمانیرا غبطہء عوالم نورانی فرمود ﴿ و اشرق الارض بنور ربہا ﴾ . متعالی و مقدس است پرورد گاریکہ فطرت انسانیہ را مطلع این فیض نامتناہی فرمود ﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمہ البیان ﴾ . حال ای ہوشمندان بشکرانہء این فضل اعظم باید دست نیاز بارگاہ ربّ بی انباز برافراخت و تضرّع و ابتهال نمود کہ موفق بر آن گردیم کہ در اینعهد و عصر سنوحات رحمانیہ از وجدان نفوس انسانیہ طالع و لائح گردد تا این نار موقدہء ربانیہ کہ مودوع در افتدہء بشریہ است مخمود نماند . بدیدہء بصیرت ملاحظہ نمائید کہ این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنائع و بدائع مختلفہء متنوعہ کلّ از فیوضات عقل و دانش است . ہر طایفہ و قبیلہء کہ در این بحر بی پایان بیشتر تعمق نمودند از سائر قبائل و ملل پیشترند . عزّت و سعادت ہر ملّتی در آنست کہ از افق معارف چون شمس مشرق گردند ﴿ هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ﴾ و



ORIGINAL



AUDIO

شرافت و مفخرت انسان در آنست که بین ملاً امکان منشأ خیری گردد . در عالم وجود آیا نعمتی اعظم از آن متصور است که انسان چون در خود نگردد مشاهده کند که بتوفیقات الهیه سبب آسایش و راحت و سعادت و منفعت هیئت بشریه است لا والله بلکه لذت و سعادتِ اتم و اکبر از این نه . تا بکی بپر نفس و هوی پرواز نمائیم و تابکی در اسفل جهل بنکبت کبری چون امم متوحّشه بسر بریم ؟ پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدّن و انسانیت است بآن تشبث نمائیم و گوش احسان شده تا کلمات حکمیه عقلا و دانایان را استماع نموده و پند گرفته کمر همت باجرای مقتضیات آن بر بندیم حواس و قوای باطنیه عطا گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و بعقل دوربین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه و جزئیّه و مهمّه و عادیه مشغول گردیم تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کلّ احیان بجهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم . چه قدر انسان شریف و عزیز است اگر بآنچه باید و شاید قیام نماید و چه قدر رذیل و ذلیل است اگر از منفعت جمهور چشم پوشیده در فکر منافع ذاتیه و اغراض شخصیّه خود عمر گرانمایه را بگذراند . اعظم سعادت سعادت انسانیه و اوست مدرک حقائق آیات آفاقیه و انفسیه اگر سمند همت بیهمتا را در میدان عدل و تمدّن جولان دهد ﴿ سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم ﴾ و اکبر شقاوت شقاوت بشریست اگر کاهل و مخمود و منجمد و منهمک در شهوات نفسانیه ماند در اینصورت در درکات اسفل توحش و نادانی از حیوانات مضرّه پست تر افتد ﴿ أولئک کالانعام بل هم أضلّ ﴾ ﴿ انّ شرّ الدوابّ عند الله الصّمّ البکم الذین لا یعقلون ﴾ . باری باید دامن همت بکمر غیرت زد و از هر جهت باسباب آسایش و راحت و سعادت و معارف و تمدّن و صنایع و عزّت و شرف و علو منزلت جمعیت بشریه تشبث نمود تا از زلال نیت خالصه و سلسال جهد و کوشش اراضی قابلیت انسانیه بریاحین فضائل ذاتیه و شقائق حقائق خصائل حمیده سرسبز و خرّم گشته رشک گلستان معارف اسلاف گردد و اینقطعه مبارکه ایرانیّه مرکز سنوح کجالات انسانیه در جمیع مراتب گشته آینه جهان نمای جهان مدنیت شود . و جوهر ذکر و ثنا مطلع علم لدنی و مشرق وحی الهی و عترت طاهره اش را لایق و سزااست که از اشعه ساطعه حکمت بالغه و معارف کلیه اش سگان متوحّشه اقلیم یثرب و بطحا خارق العاده در اندک زمانی از حضيض جهل و نادانی باعلی درجه علم و دانائی عروج و صعود نمودند بقسمی که در فجر امکان چون نجوم سعادت و مدنیت بدرخشیدند و مرکز فنون و معارف و علوم و خصائص انسانیه گشتند . بر اولی الابصار معلوم و واضح بوده که چون در این ایام رأی جهان آرای پادشاهی بر تمدّن و ترقی و آسایش و راحت اهالی ایران و معموریت و آبادی بلدان قرار یافته و بصرافت طبع ید یمین رعیت پروری و عدالت گستریرا از آستین همت کامله و غیرت تامه برآورده تا بانوار عدل آفاق ایرانرا محسود ممالک شرق و غرب فرماید و نشاء اولای اعصار اولیّه ممتازه ایران در عروق و شریان اهالی و متوطنین این دیار سریان نماید لهذا این عبد لازم دانسته که بشکرانه این همت کلیّه مختصری در بعضی مواد لازمه لوجه الله مرقوم نماید و از تصریح اسم خویش احتراز نموده تا واضح و مبرهن گردد که مقصدی جز خیر کلّ نداشته و ندارم بلکه چون دلالت بر خیر را عین عمل خیر دانسته لذا بدین چند کلمه نصحیه ابنای وطن خویش را چون ناصح امین لوجه الله متذکر مینمایم . و

رَبِّ خَبِير شَاهِد و گواه است که جز صرف خیر مقصدی نداشته چه که این آوارهء بادیهء محبة الله بعالمی افتاده که دست تحسین و تزییف و تصدیق و تکذیب کلّ کوتاه است ﴿ اِنَّمَا نُنْعَمُكُمْ لَوْجِهَ اللّٰهِ لَا نُرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴾

" دست پنهان و قلم بین خط گذار اسب در جولان و ناپیدا سوار "

ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سالفه سیر نمائید و سر بجیب تفکر فرو برده ببصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است . در ازمنهء سابقه مملکت ایران بمنزلهء قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق منور بود . عزّت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات طالع و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر و ساطع . آوازهء جهان گیری تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دایرهء قطبیه رسیده و صیت سطوت ملک الملوکش ملوک یونان و رومان را خاضع و خاشع نموده بود . حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیّه اش دستور العمل کلّ ملوک قطعات اربعهء عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحهء تمدّن و معارف سرافراز . در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله بود و منبع صنایع و بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیدهء انسانیّه . دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طایفهء جلیله مغبوط عموم عالمیان . گذشته از آنچه در تواریخ فارسیّه مندرج و مندرجست در اسفار توراّه که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدّس مسلم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیّه بهمن بن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیهء هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم بسیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود . و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی پایان بنیان حکومت رومان را که بجهان گیری مشهور بود با خاک یکسان نموده زلزله در ارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی الفدا که از تواریخ معتبرهء عربی است اقلیم سبعةء عالمرا در قبضهء تصرف آورد . و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوک پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بکالات ذاتیه و حکم و معارف کلیّه و فتوحات متعدّدهء متتابعه فرید ملوک سلف و خلف بود اقلیم سبعةء را مابین اولاد ثلاثهء خود تقسیم فرمود . خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبتوست که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تخت حکمرانی و دیهیم جهانبانی ایرانست . حال ای اهل ایران باید قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم . آیا غیرت و حمیت انسان قائل بر آن میشود که چنین خطّهء مبارکه که منشأ تمدّن عالم و مبدء عزّت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق و محسود کلّ ملل شرق و غرب امکان حال محلّ تأسف کلّ قبائل و شعوب گردد و در تواریخ اعصار حالیه ذکر عدم مدنیّتش تا ابد الآباد در صفحهء روزگار باقی ؟ با وجود آنکه ملتش اشرف ملل بوده حال با این احوال اسف اشتمال قناعت نماید و مع آنکه اقلیمش مرغوبترین کلّ اقلیم بوده حال بنکبت عدم سعی و کوشش و نادانی بی معارفترین کشورهای عالم شمرده گردد . آیا اهل ایران در قرون پیشین سر دفتر دانائی و عنوان منشور دانش

و هوش نبودند و از افق عرفان بفضل رحمن چون نیر اعظم طالع و مشرق نه؟ حال چگونه بدین حال پر ملال اکتفا نموده در هوای نفسانی خود حرکت مینمائیم و از آنچه سعادت کبری و مرضی در گاه احدیت حضرت کبریاست چشم پوشیده کلّ باغراض شخصیّه و منافع ذلّیه ذاتیه خود گرفتار شدیم؟ این خطّه طیبّه چون سراج و هاج بانوار عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و حکمت و شجاعت و مروّت نورانی بود حال از کسالت و بطالت و خمودت و عدم ترتیب و نظم و قلت غیرت و همت اهالی پرتو اقبالش مکدر و ظللمانی گشته (بکت السموات السبع و الارضون السبع علی عزیز ذلّ) . همچو گمان نرود که اهالی ایران در ذکاء خلقی و فطانت و دهاء جبلی و ادراک و شعور فطری و عقل و نهی و دانش و استعداد طبیعی از مادون دون و پست ترند استغفر الله بلکه در قوای فطریّه سبقت بر کلّ قبائل و طوائف داشته و دارند و همچنین مملکت ایران بحسب اعتدال و مواقع طبیعیّه و محاسن جغرافیا و قوه انباتیه منتهی درجه تحسین را داشته و لکن تفکر و تعمق باید و جهد و کوشش شاید و تربیت و تشویق و تحریص لازم و همت کامله و غیرت تامّه واجب . الآن بین قطعات خمسهء عالم بحسب نظم و ترتیب و سیاست و تجارت و صناعت و فنون و علوم و معارف و حکمت طبیعیّه قطعهء اروپ و اکثر مواقع امریک شهرت یافته و حال آنکه در ازمنهء قدیمه متوحّشترین طوائف عالم و جاهل و کاهلترین قبائل و امم بودند حتی بلقب برابره که بمعنی وحشی صرف باشد ملقب بوده اند . و از این گذشته از قرن خامس میلاد تا قرن خامس عشر که بقرون متوسطه تعبیر گشته در میان دول و ملل اروپ و وقائع عظیمه و امور مغایرهء شدید و حرکات موحشه و حوادث مدهشه بشأنی وقوع یافته که اهل اروپ آن قرون عشره را فی الحقیقه اعصار توحّش می‌شمرند . بناء علی ذلک فی الحقیقه اساس مدنیّت و اصلاحات و ترقی در اروپ از قرن خامس عشر میلاد تأسیس شده و جمیع تمدن مشهود بتشویق و تحریص خردمندان و توسیع دائرهء معارف و بذل سعی و اظهار غیرت و اقدام و همت حاصل و میسر گشته . حال بفضل الهی و همت روحانیّهء مظهر نبوت کلّیه پادشاه معدلت پناه ایران سرادق عدل را بر آفاق ممالک کشیده و صبح نیات خالصهء شهریاری از مشرق هم خیریهء جهانبانی دمیده و اراده فرموده که در این مملکت عظیم المنقبه تأسیس اساس عدل و حقّانیت و تشیید ارکان معارف و مدنیّت فرماید و جمیع وسائل مابه الترقی را از حیث قوه بمقام فعل آرد تا عصر تاجداری رشک اعصار سالفه گردد . و تا بحال چون ملاحظه نمیشد که سروری که زمام کلّ امور در کف کفایت اوست و اصلاح حال جمهور منوط بهمت بلند او چنانکه باید و شاید چون پدر مهربان در تربیت و مدنیّت و راحت و آسایش افراد اهل مملکت سعی بلیغ را مجری فرماید و بر وجه مطلوب آثار رعیت پروری واضح و مبرهن گردد لهذا بنده و امثال این بنده ساکت بودند . و لکن حال چون مشهود ابصار اولی البصائر گشته که ذات خسروانه بصرافت طبع اراده فرموده که تشکیل حکومت عادلانه و تأسیس بنیان ترقی عموم تبعه فرماید لذا نیت صادقانه دلالت بر این اذکار نمود . و عجب در اینست بجای آنکه کلّ بشکرانهء این نعمت که فی الحقیقه توفیقات ربّ العزّه است قیام نمایند و بجناب ممنونیت و مسرت در هوای خوش شادمانی پرواز کنند و بدرگاه احدیت دعا و نیاز آرند که یوماً فیوماً این مقاصد خیریهء شهریاری مزداد گردد بالعکس بعضی نفوس که عقول و افکارشان بعلل اغراض ذاتیه مختلّ و روشنائی رأی و

تصوراتشان بعبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیّه محبوب و مکدر همتشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محوّل بر وسائل ریاسیه علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده‌اند . و حال آنکه تا بحال متشکّی بودند که چرا پادشاه بنفس نفیس خود در فکر خیر عموم و بتجرّی راحت و آسایش جمهور نپردازد حال که باین همت کبری قیام فرموده اعتراض دیگر کنند . بعضی گویند که این افکار جدیدهء ممالک بعیده است و منافی مقتضیات حالیه و اطوار قدیمهء ایران . و برخی بیچارگان ناس را که از اساس متین دین و ارکان شرع مبین بیخبرند و قوهء امتیازیه ندارند جمع نموده گویند که این قوانین بلاد کفریه است و مغایر اصول مرعیهء شرعیّه ( و من تشبه بقوم فهو منهم ) . قومی برآند که باید اینگونه امور اصلاحیه را بتأنی شیئاً فشیئاً اجرا نمود تعجیل جایز نه . و حزبی برآند که باید تشبّث بوسائلی نمود که اهل ایران خود ایجاد اصلاحات لازمهء سیاسیه و معارف عمومیه و مدنیّت تامّهء کامله نمایند لزوم اقتباس از سائر طوائف نه . باری هر گروهی بهوائی پرواز مینمایند . ای اهل ایران سرگردانی تا بکی و حیرانی تا چند و اختلاف آراء و تضاددت بیفایده و بی فکری و بیخبری تا چه زمان باقی ؟ اغیار بیدار و ما بخواب غفلت گرفتار جمیع ملل در اصلاح احوال عمومیهء خود میکوشند و ما هر یک در دام هوی و هوس خود مبتلا ، " دمبدم ما بستهء دام نویم " . و خداوند عالمیان شاهد و گواه این عبد است که در بسط این مضامین مقصد مداهنه و جلب قلوب و چشم بمکافات خیریه از جهتی نداشته و ندارم بلکه ابتغاء لمرضات الله میگویم نظر از عالم و عالمیان بسته بصون حمایت حضرت احدیّت التجا نموده‌ام ﴿ لا أسئلكم علیه اجراً انّ أجری الا علی الله ﴾ . باری اشخاصی که گویند این افکار جدیده موافق حال طوائف سائره است و بمقتضیات حالیه و روش احوال ایرانیه مناسبتی ندارد فی الجمله ملاحظه نمی نمایند که ممالک سائره نیز در قرون سابقه بر این منوال بوده چگونه این ترتیب و تنظیم و تشبّثات مدنیّه سبب ترقّی آن ممالک و اقالیم گشته . آیا اهل اورپ از این تشبّثات ضرّی مشاهده نموده‌اند و یا خود بالعکس بکمال علوّ منزلت جسمانیّه نائل گشتند ؟ و یا آنکه چند قرن است که هیئت عمومیهء ایران بر روش معلوم حرکت نموده و بر اصول معتاده مشی کرده چه فوائد و ترقّی مشهود و حاصل شد ؟ و اگر این امور تا بحال بحک تجربه نرسیده بود محتمل که محلّ توهم بعضی نفوس کاهله گردد یعنی اشخاصیکه شعلهء نورانی عقل هیولائی در زجاجهء فطرتشان خمود است . حال نه چنانست بلکه جزئیات این کیفیّات تمدنیّه در ممالک سائره مراراً و کراراً تجربه گشته و فوائدش درجهء وضوح یافته که هر اعمای غبی ادراک نموده . حال چشم اعتساف را بسته بنظر عدل و انصاف باید ملاحظه نمود که کدام یک از این اساس محکم متین و بنیان حصین رزین مابین مقتضیات حسنهء حالیه و منافی لوازم خیریهء سیاسیهء ایران و مخالف صوالح مستحسنة و منافع عمومیهء جمهور است ؟ آیا توسیع دائرهء معارف و تشیید ارکان فنون و علوم نافع و ترویج صنایع کامله از امور مضرّه است زیرا که افراد هیئت اجتماعیّه را از حیث اسفل جهل باعلی افق دانش و فضل متصاعد میفرماید ؟ و یا خود تأسیس قوانین عادلّه موافق احکام الهیه که کافل سعادت بشریه است و حقوق هیئت عمومیه را در تحت صیانت قویه محفوظ داشته این حرّیت حقوق عمومیهء افراد اهالی مابین و مغایر فلاح و نجاج است ؟ و یا خود بعقل دوربین از قرائن احوال حالیه و نتایج افکار عمومیهء عالم و وقوعات ازمنهء استقبالیّه را که در حیث قوهء است بالفعل ادراک نموده در امنیت حال استقبال

بذل جهد و سعی نمودن منافی اطوار حکیمانه است؟ و یا خود تشبث بوسائل اتحاد با امم مجاوره و عقد معاهدات قویّه با دول عظیمه و محافظهء علاقات و دادیه با دول متحاربه و توسیع دائره تجارت با امم شرق و غرب و تکثیر مدفوعات طبیعیّه مملکت و تزید ثروت امت مخالف عاقبت اندیشی و رأی مستقیم و منحرف از نهج قویست؟ و یا خود حکام ولایات و نواحی مملکت را از حریت مطلقهء سیاسیّه ( یتصرف کیف یشاء ) بازداشته بقانون حقانیت مقید و اجراءات قصاصیه چون قتل و حبس و امثالها منوط باستیذان از دربار معدلت مدار و در مجالس عدلیّه مقرر سریر سلطنت بعد از تحقیق و تعیین درجات شقاوت و جنایت و قباحت جانی و اجراء ما یتحقّق مشروط بصدور فرمان عالی نمودن مخرب اساس رعیت پروری است؟ و یا خود سدّ ابواب رشوت و برطیل که الیوم بتعبیر ملیح پیشکش و تعارف معبر سبب تدمیر بنیان معدلت است؟ و یا خود هیئت عسکریه را که فی الحقیقه فدائیان دولت و ملتند و جانشان در کلّ احیان در معرض تلف از ذلت کبری و مسکنت عظمی نجات داده در ترتیب مآکل و مشاریشان و تنظیم البسه و مساکنشان کوشیده و در تعلیم فنون حربیه بصاحبان مناصب عسکریه و در تدارک اکیال مهمّات و آلات و ادوات ناریه کمال سعی و اهتمامرا مبذول داشتن از افکار سقیمه است؟ و اگر نفسی گوید که هنوز اصلاحات مذکوره چنانچه باید و شاید در حیز وجود نیامده اگر انصاف دهد این قصور از نتایج عدم اتحاد آراء عمومیه و قلت همّت و غیرت متنفذان و بزرگان مملکت صدور یافته . این بسی مبرهن و واضحست که تا جمهور اهالی تربیت نشوند و افکار عمومیه در مرکز مستقیمی قرار نیابد و دامن عفت و عصمت افراد اولیاء امور حتی اهل مناصب جزئیّه از شائبهء اطوار غیر مرضیه پاک و مطهر نگردد امور بر محور لائق دوران ننماید و انتظام احوال و ضبط و ربط اطوار تا بدرجهء نرسد که اگر نفسی ولو کمال جهد مبذول نماید خود را عاجز یابد از اینکه مقدار رأس شعری از مسلک حقانیت تجاوز نماید اصلاح مأمول تامّ رخ ننماید . و از این گذشته هر امر خیری که وسیلهء اعظم سعادت عالم باشد قابل سوء استعمال است و حسن و سوء استعمال بسته بدرجات مختلفهء افکار و استعداد و دیانت و حقانیت و علو همّت و سمو غیرت متحیران و متنفذان اهالی است . و فی الحقیقه آنچه بر نفس حضرت سلطان بود آنرا جاری و ساری فرمود حال انجام امور و مصالح عباد در کف کفایت نفوس مجتمعه در مجالس افتاد و اگر آن نفوس بطراز عصمت و عفت مزین شوند یعنی اذیال مقدّسه را باشیای نالایقه نیالایند البتّه تأییدات الهیه آن نفوس را مبدأ خیرات عالم گرداند و آنچه مصلحت ناس است از لسان و قلم آن نفوس جاری فرماید و جمیع بلدان مملکت علیّه ایران از انوار عدلیّه آن نفوس ثابتهء راسخه منور گردد بشأنیکه اشعهء آن نور جمیع علمرا احاطه نماید ﴿ لیس هذا علی الله بعزیز ﴾ . و الاّ البتّه نتایج غیر مقبوله مشهود شود چنانچه در بعضی مدن از ممالک اجنبیه برأی العین مشاهده شد که بعد از تشکیل مجالس آن جمع سبب پریشانی جمهور و آن اصلاحات خیریه سبب احداثات مضره شد . تشکیل مجالس و تأسیس محافل مشورت اساس متین و بنیان رزین عالم سیاست است ولکن از لوازم این اساس امور چندیست اول آنکه باید اعضای منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلند همّت و عقیف النفس باشند . ثانیاً آنکه مطلع بر دقائق اوامر الهیه و واقف بر اصول مستحسنهء مقننهء مرعیه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهمّ داخلیّه و روابط و علاقات خارجیّه و متفنن در فنون نافعّه مدنیّه و

قانع بمداخل ملکی خود باشند . و همچو گان نرود که وجود چنین اعضائی مشکل و ممتنع است بعیایات حق و خاصان حق و همت بلند اصحاب غیرت هر مشکلی آسان است و هر صعب مستصعبی اهون از لحظات اعین و انظار . و اما اگر اعضای مجالس بر عکس این قضیه دون و نادان و بیخبر از قوانین حکومت و سیاست ممالک و بلدان و پست همت و بی غیرت جاهل و کاهل و طالب منافع ذاتیه خود باشند ثمره و فوایدی بر تأسیس مجالس مترتب نشود . مگر آنکه زمان سابق اگر مسکین فقیری بجهت احقاق و تحصیل حقوق خود بشخص واحد هدیه ای تقدیم مینمود بعد باید کلّ اعضای مجلس را راضی کند و الا احقاق حقوقش متصور نگردد . و چون نظر دقیق نمائید مشهود و معلوم گردد که علت عظمای جور و فتور و عدم عدل و حقانیت و انتظام امور از قلت تدین حقیقی و عدم معارف جمهور است . مثلاً اگر اهالی متدین و در قرائت و کتابت ماهر و متفنن باشند اگر مشکلی رخ نماید اولاً بحکومت محلیه شکایت نمایند اگر امری مغایر عدل و انصاف بینند و روش و حرکت حکومت را منافی رضای باری و مغایر معدلت شهریاری مشاهده کنند داوری خود را بمجالس عالیه رسانند و انحراف حکومت محلیه را از مسلک مستقیم شرع مبین بیان کنند و بعد مجالس عالیه صورت استنطاق را از محلّ معلوم بطلبند البته آنشخص مشمول الطاف عدل و داد گردد . ولکن حال اکثر اهالی از قلت معارف زبان و بیانیکه تفهیم مقاصد خویش نمایند ندارند و همچنین نفوسیکه در اطراف و اکفاف از وجوه و اکابر اهالی معدودند چون بدایت تشکیلات و تأسیسات جدیده است از عدم ترقی در درجات عالیه معارف هنوز لذت حقانیت پروری و حلاوت معدلت گستریرا نپشیده و از معین عذب فرات صدق طویّت و خلوص نیت ننوشیده و کما هو حقّه ادراک نموده که اعظم شرف انسان و سعادت کلیه عالم امکان عزّت نفس و همت بلند و مقاصد ارجمند و عصمت فطریّه و عفت خلقیه است بلکه بلند اختری و بزرگواریرا در جمع زخارف دنیویّه بایّ نحو کان دانسته . حال قدری انصاف لازم است که انسان فی الجمله تفکر نماید پروردگار عالمیان او را بفضل و موهبت کبری انسان خلق فرموده و بخلت ﴿لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم﴾ سرافراز داشته و بتجلیات رحمانیه از صبح احدیه مستشرق نموده و منبع آیات الهیه و مهبط اسرار ملکوتیه گشته و در فجر ابداع بانوار صفات کامله و فیوضات قدسیه مستنیر شده حال چگونه این رداء مطهر را بکفایت اغراض نفسانیه بیالاید و این عزّت جاوید را بذلّ شدید تبدیل نماید (اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر) . و اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود جمعی از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیه و علو منزلت و سموّ منقبت بشریه مرقوم میشد (این زمان بگذار تا وقت دگر) . در قطب امکان شأن اعظم و مقام اکبر ارفع انخم ظاهراً و باطناً اولاً و آخراً انبیای الهی راست و حال آنکه اکثرشان بحسب ظاهر جز فقر صرف نداشته و کذلک عزّت کلیه اولیای حقّ و مقربان در گاه احدیت را مختصّ و حال آنکه ابداً در فکر غنای ظاهر خود نبودند . و همچنین ملوک معدلت سلوکی که صیت جهانبانی و عدالت آسمانشان آفاق کائنات را فرا گرفته و آوازه حقوق پروری و بزرگواریشان اقالیم سبعة را احاطه نموده در فکر توانگری و غنای فاحش ذاتی خود نبوده بلکه غنای جمهور رعایا را عین غنای خود شمرده ثروت و وسعت عموم افراد اهالی را معموریت خزائن سلطنت دانسته افتخارشان بذهب و فضّه نبوده بلکه بروشنائی رأی و بلندی همت جهان آرای بوده . و همچنین وزرای

مکرم و وکلای مفتحی که رضای حقرا بر رضای خود مقدم داشته و در فنون سیاسیّه علم مهارت کلیّه را بر اتلال حکمت حکومتیه برافراشته در انجمن دانش چون مصباح معارف افروخته و از اطوار و افکار و رفتارشان آثار دولت خواهی واضح و نتایج معموریت پروری لائح بوظیفه زهیده خود قناعت نموده روز و شب مشغول بتمشیت مهام امور و احداث و ایجاد وسائل ترقی جمهور بودند و بفکر ثاقب و رأی صائب دولت متبوعه خود را مطاع دول عالم و مقرر سریر سلطنت را مرکز رتق و فتق عظام امور ملل و امم فرموده بوصول اعلی مراقی مفرخت ذاتیه و اسمی معارج حیثیت فطریّه متباهی گشتند . و کذلک مشاهیر علمای نحاری که بفضائل علمیه و خصائل حمیده موصوف و بعروة الوثقای تقی متشبث و بذیل هدی متوسل و متمسک و مرآت تخیلاتشان بصور معانی کلیّه مرتم و زجاجهء تصوّراتشان از شمس معارف عمومیّه مقتبس و در ایام و لیالی بتدقیق و تحقیق علوم نافع مشغول و بتربیت و تعلیم انفس مستعدّه متعلّمه مألوف البتّه در مذاق عرفانشان گنج باد آورد خسروان به قطره ای از زلال معارف و بیان برابری نکند و قناطر مقنطرهء ذهب و فضّه با حلّ مسئله ای از مسائل غامضه مقابلی نماید لذاند امور خارجه را چون ملاعب صبیان انگارند و کلفت زخارف زائده را لائق دونان و جاهلان شمردند چون طیور شکور بچوب چندی قناعت نموده نغمات حکمت و معارفشان حیرت بخش مدارک و شعور اجلّه فضلائی امم آفاق گردد . و همچنین سروران خردمندان از اهالی و متحیزان متنفذان ولایات و نواحی که ارکان حکومت اند علو منزلت و سمو شأن و سعادتشان در خیرخواهی عموم و تفقّد و تجسّس وسائل عمار مملکت و ثروت و آسایش رعیت است . مثلاً ملاحظه نمائید که اگر شخصی از اکابر ولایتی غیور و هوشمند و پاک دل و دانشمند و بفضائل فطریّه موصوف و بذکاء و درایت خلقیه معروف و از ارکان هیئت ولایت باشد حال عزّت کلیّه و سعادت سرمدیه و شأن و شرف دنیوی و اخرویش در چه چیز است ؟ آیا در ملازمت صداقت و راستی و غیرت و حمیت پروری و ابتغاء مرضات الهی و استجلاب حسن انظار خسروی و استرضاء خاطر جمهور اهالی است و یا خود بجهت آنکه در شام عیش مهیا و سفرهء مهنائی حاضر سازد در روز بتخریب وطن و بلاد و احراق قلوب عباد مشغول گردد و خود را در درگاه حضرت کبریا مردود و از دربار معدلت مدار مطرود و در نزد جمهور اهالی بدنام و ذلیل نماید ؟ فوالله عظام بالیه در قبور از چنین نفس و امثال او بهتر است چه فائده که از موائد سمائیّه خصائل انسانیّه نچشیده و از چشمهء صافی موهبت عوالم بشریه نوشیده اند . و این معلوم است که مقصد از تأسیس این مجالس عدل و حقانیت است مجال انکار نه ولیکن تا همت ارکان و اعضای منتخبه چه بظهور رسانند . اگر بنیت خالصه موفق شوند البتّه نتایج مبارکه و اصلاحات غیر مترقبه حاصل گردد و الا البتّه مهمل و معوق ماند و امور بکلی مختل شود .

"أرى الف بان لا يقوم بهادم"

"فكيف بان خلفه الف هادم"



باری از تفصیلی که بیان شد مقصود این بود که اقلّ معلوم گردد که عزّت و سعادت و بزرگواری و منقبت و تلذذ و راحت انسان در ثروت ذاتیه خود نبوده بلکه در علو فطرت و سمو همت و وسعت معلومات و حلّ مشکلاتست فنعن ما قال :

" علیّ ثیاب لو یباع جمیعها

بفلس لکان الفلس منهنّ اکثرا "

" و فیهنّ نفس لو یقاس بها

نفوس الوری کانت أجلّ و اکبرا "

و بنظر این عبد چنان می آید که اگر انتخاب اعضای موقّته در مجالس ممالک محروسه منوط برضایت و انتخاب جمهور باشد احسن است چه که اعضای منتخبه از این جهت قدری در امور عدل و داد را مراعات مینمایند که مبادا صیت و شهرتشان مذموم گردد و از درجه حسن توجه اهالی ساقط شوند . و همچو ظنّ و گمان نرود که مقصود از این کلمات مذمت غنا و مدح فقر و احتیاج است بلکه غنا منتهای ممدوحیت را داشته اگر بسعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت بفضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود . و علی الخصوص اگر شخصی عاقل و مدبّر تشبث بوسائلی نماید که جمهور اهالی بثروت و غنای کلی برساند همتی اعظم از این نه و عند الله اکبر ثویبات بوده و هست چه که این بلند همت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد حقّ گردد . ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتمام و مساکین خلاصه در منافع عمومیّه صرف نماید آن شخص عند الحقّ و انخلاق بزرگواریترین سگان زمین و از اهل اعلیّ علیین محسوب . و اما حزیکه برآند این اصلاحات جدیده و تشکیلات سدیده بالقوه و بالفعل مغایر رضای پروردگار و منافی اوامر شارع مختار و مخالف اساس شرع متین و مباین سیرت حبیب ربّ العالمین است قدری تدبّر نمایند که این مخالفت از چه جهت است ؟ آیا مغایرتش از جهت اقتباس از ملل سائره است که باین واسطه وجه مشابهت حاصل ( و من تشبه بقوم فهو منهم ) وارد ؟

( اولاً ) این امور ظاهرهء جسمانیّه اسباب تمدنیّه و وسائل معارف و فنون حکمت طبیعیّه و تشبّثات ترقی اهل حرف و صنایع عمومیّه و ضبط و ربط مهمّ امور مملکت بوده دخلی باساس مسائل کلیّه الهیه و غوامض حقائق عقائد دینیّه ندارد . و اگر گفته شود در این امور نیز اقتباس جائز نه این قول دلیل بر جهل و نادانی قائل است . آیا حدیث مشهور ( اطلبوا العلم ولو بالصّین ) را فراموش نموده اند ؟ و این معلوم است که اهل صین در

در گاه احدیت از مردودترین ناس محسوب چه که عبده اصنام و غافل از عبودیت خبیر علام بوده‌اند و اهل اروپ اقلّاً از اهل کتاب و مقرّر و معترف بعزیز وهابند و در آیه مبارکه ﴿ وَلتجدنّ اقرّبهم مودّة للّذين آمنوا اللّذين قالوا انا نصارى ﴾ مصرّح پس طلب علم و معارف از ممالک امت انجیل جاز و موافق تر است . حال چگونه تعلّم از عبده اوئان مقبول عند الله و تعلّم از اهل کتاب مبعوض در گاه کبریاست ؟ و همچنین در غزوه احزاب ابوسفیان بنی کانه و بنی قحطان و بنی قریظه یهود را با خود متفق نموده با کافّه طوائف قریش بر اطفاء سراج الهی که در مشکاة یثرب برافروخته بود قیام نمودند . و چون در آرزمان اریاح امتحان و افتتان از هر جهت بقوه شدید در هبوب بود بقوله تعالی ﴿ الم أحسب النّاس أن یتروکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون ﴾ و مؤمنین قلیل و اعدا بهجوم عمومی برخاسته خواستند که آفتاب مشرق حقیقت را بغبار ظلم و جور تیره گردانند حضرت سلمان بحضور مطلع وحی الهی و مہبط تجلیات فیض نامتناهی حاضر عرض نمود که در ممالک فرسیّه بجهت محافظت و صیانت خود از اعدا باطراف مملکت حفر خندق نمایند و این بجهت محافظه از هجوم بغتی بسیار موافق و مفید . آیا آن منبع عقل کلّی و معدن حکمت و علم الهی فرمودند که این از عادات ممالک شرکیّه کفریّه مجوس است و اهل توحید را اتباع جائز نه و یا آنکه جمیع موحدین را سریعاً بحفر خندق امر فرمودند حتی بنفس مبارک آلت حفر را برداشته و بمعاونت اصحاب و احباب قیام فرمودند ؟ و از این گذشته در کتب کافّه فرق اسلامیّه از تواریخ و غیره که علمای عظام و مورّخین نغام تصنیف نموده‌اند مذکور که بعد از طلوع نیر آفاق از مشرق حجاز که فی الحقیقه از أشعّه ساطع‌اش هیئت عمومیّه امکان مستنیر و تغیر و تبدیل کلّی در ارکان عالم بنزول شریعت جدیده الهیّه و تأسیس مبانی حکم ربّانیّه پیدا شد شریعت مقدّسه سمائیّه در بعضی احکام مطابق عادات مألوفه اهل جاهلیّه نازل شد . از آنجمله حرمت و رعایت اشهر حرام و حرمت اکل لحم خنزیر و اعتبار شهر قریّه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره ایست که بعینه و بعبارة از کتب نقل میشود ( و کانت الجاهلیّۃ تفعل اشیاء جاءت شریعة الاسلام بها فکانوا لا ینکحون الامهات و البنات و کان اقبیح شیء عندهم الجّمع بین الاختین و کانوا یعیبون المتزوّج بامرأة ائیه و یسمونه الضّیزن و کانوا یحجون البیت و یعمرون و یحرمون و یطوفون و یسعون و یقفون المواقف کلّها و یرمون الجمار و کانوا یکبسون فی کلّ ثلاثة اعوام شهراً و یغتسلون من الجنابة و کانوا یداومون علی المضمضة و الاستنشاق و فرق الرّأس و السّواک و تقليم الاظفار و تتف الابط و کانوا یقطعون ید السّارق الیمنی ) . حال نعوذ بالله میتوان بخاطر آورد که چون در بعضی احکام شریعت غرّاً با عادات اهل جاهلیّه که مطرود جمیع طوائف‌اند وجه مشابهت دارد نقصی وارد است و یا خود تصور میتوان کرد که استغفر الله حقّ غنی مطلق اتباع آراء کفریّه فرموده ؟ حکمت بالغه الهیّه بسیار . آیا از قدرت حق بعید و ممتنع بود که شریعت مبارکه را من دون مشابهت عادی از عادات امم جاهلیّه نازل فرماید ؟ بلکه مقصود از این حکمت کلیّه این بود که عباد از قیود تعصّبات جاهلیّه آزاد شوند و این اقوالی را که الیوم وسیله تحدیش اذهان و تشویش وجدان بیچارگان نموده بر زبان نرانند . ولکن بعضی از نفوس که از حقائق کتب الهیّه و جوامع صحف نقلیه و تاریخیّه کما هی اطلاع ندارند خواهند گفت که این کیفیات و عادات از سنن جلیله حضرت خلیل علیه السلام است و در میان اقوام جاهلیّه باقی و بر قرار بود و در مدلول

آیهء مبارکهء ﴿ اتَّبِعْ مَلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ﴾ داخل . لکن در جمیع کتب و صحف فرق اسلامیة این مسلم و مذکور است که احترام اشهر حرام و اعتبار اشهر قمریه و قطع یمین سارق از سنن حضرت خلیل علیه السلام نیست و از این گذشته الان کتاب توراة موجود و شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام در او مذکور مراجعت کنند یقیناً خواهند گفت توراة نیز محرفست زیرا در آیهء مبارکه وارد ﴿ یَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ ﴾ و حال آنکه تحریف در مواضع معلومه واقع و در کتب علمیه و تفسیریه مذکور اگر بتفصیل این مسئله پردازیم از مقصود اصلی تألیف این رساله بازمانیم لذا اختصار اولی . و دیگر آنکه در بعضی روایات مذکور که برخی اخلاق حسنه و شیم مرضیه را از وحوش اقتباس کنید و عبرت گیرید . پس چون تعلم اخلاق حسنه از حیوان صامت جائز بوجه اولی از ملل اجنبیه که اقلاً از نوع انسان و بنفس ناطقه و قوهء ممیزه ممتاز اکتساب و اقتباس فنون جسمانیه جائز . و اگر ملاحظه شود که در حیوانات این صفات ممدوحه خلقیست این اصول و اساس مدنیت و علوم و حکمت طبیعیه در ممالک سائره بجه برهان میتوان گفت که غیر خلقی است ؟ ﴿ هل من خالق غیر الله ؟ قل سبحان الله ﴾ . و همچنین جمیع افاضل علمای متفنین و اکابر فقهای کاملین در بعضی فنونیکه مبدء و مبدع آن حکمای یونان چون ارسطو و غیره بودند تتبع نموده اند و اقتباس معارف حکمیه چون علم طب و ریاضی و جبر و حساب را از کتب یونانیه سبب فوز و فلاح شمرده اند چنانچه فن منطق را کلّ علما تتبع و تدریس نمایند و حال آنکه مؤسس آنرا از صابئین میشمردند و اکثری تصریح نموده اند که اگر عالم تحریری در فنون شتی مهارت کامله داشته لکن در فن منطق تتبع تمام نیافته اعتماد کلی بر اقوال و نتایج فکریه و استنباط مسائل کلیهء او نه .

پس باین دلایل واضح و براهین متقنه ظاهر و مبرهن گشت که اکتساب اصول و قوانین مدنی و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً ( ما ینتفع به العموم ) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه این امور نافع گردد و بکمال همت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا بعون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سرور اقالیم سائره گردد . ای خردمندان بعین عقل و تدبیر ملاحظه نمائید آیا ممکن است که تفنگ و توپ عادی با تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ مقابلی نماید ؟ حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات ناریهء قدیمه موافقت لزوم باستحصال اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه آیا این قول را هیچ طفلی بسمع قبول استماع نماید ؟ و یا آنکه ما تا بحال احوال امتعه و اجناس تجاریه را از مملکتی بمملکتی بواسطهء حیوانات نقل میکنیم محتاج بکالسهء آتشی نبوده و نیستیم چه ضرور مشابهت بامم سائره بجوئیم . آیا این کلام قرین اذعان هیچ هوشیاری گردد ؟ لا والله مگر آنکه نظر بعضی اغراض که در قلوب خود کتمان نموده امور بدیهیه را انکار نمائیم . ممالک اجنبیه با آنکه در فنون و معارف و صنایع عمومیّه کمال مهارت را نائل مع ذلک از یکدیگر اقتباس میکنند ممالک ایرانیه که منتهی درجهء احتیاج را داشته چگونه جائز است که مهمل و معطل بماند ؟ و علمای بزرگواری که سالک بر خط مستقیم و منهج قویم و واقف بر اسرار حکمت الهیه و مطلع بر حقائق کتب مقدسهء ربانیه هستند و قلوب مبارکشان بعلیهء تقی متحلّی و وجوه نضره شان بانوار هدی روشن و منیر ملتفت

احتیاجات حالیه و ناظر بر مقتضیات زمانیه هستند البتّه بکمال جدّ تشویق و تحریص تمدّن و معارف مینمایند ﴿هل یستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون و هل تستوی الظّلمات و النّور﴾ . علما سراج هدایتند بین ملأ عالم و نجوم سعادتند مشرق و لائخ از افق طوائف و امم سلسبیل حیاتند انفس میتّهء جهل و نادانی را و معین صافی کالاتند تشنگان بادیهء نقص و گمراهی را مطلع آیات توحیدند و مطلع بر حقائق قرآن مجید طیب حاذق اند جسم معلول عالما و تریاق فاروق اعظمند هیئت مسمومهء بنی آدمرا حصن حصین اند مدینهء عالم انسانیت را و کھف منیعند مضطربّین و مضطربین جهالت را ( العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء ) . ولکن پروردگار عالمیان از برای هر شیء علائم و آثاری خلق فرموده و محک و امتحانی مقرر داشته . عالم ربّانیرا کالات معنویّه و ظاهریه لازم و حسن اخلاق و نورانیت فطرت و صدق نیت و فطانت و ذکاوت و فراست و نهی و عقل و حجی و زهد و تقوای حقیقی و خشیه الله قلبی واجب و الاّ شمع بی نور هر چند بلند و قطور باشد حکم اعجاز نخل خاویه و خشب مسنده داشته .

" ناز را روئی نباید همچو ورد چون نداری گرد بدخوئی مگرد "

" زشت باشد روی نازیبا و ناز سخت باشد چشم نابینا و درد "

در روایت صحیحه وارد ( و أمّا من کان من العلماء صائناً لنفسه حافظاً لدینه و مخالفاً لهواه و مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلّده ) . و چون این کلمات مشرقه جامع جمیع شرائط علمیّه است لهذا شرح مجملی در ترجمه این روایت مبارکه بیان میشود و هر کس که دارنده این شئونات رحمانیه و مظهر مدلول این روایت صحیحه نبوده نسبت علم از او منقطع و منسلب و مطاعیت موحدین را لائق و سزاوار نه . اول کلمهء این شرائط مقدّسه صائناً لنفسه است و این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلایا و محن جسمانیّه نبوده زیرا انبیا و اولیا کلاً و طراً معرض اعظم شدائد عالم و هدف سهام بلیات و اذیّات ملل و امم گشته بجهت خیر جمهور انفاق جان نموده بمشهد فدا بجان و دل شتافتند و بکالات معنویّه و صوریه هیئت عالما برداء جدید فضائل ذاتیه و شیم مرضیهء اکتسابیه مزین فرمودند بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتّصاف باوصاف کالیّهء معنویّه و صوریه بوده . اول صفت کالیّه علم و فضلست و جامعیت این مقام اعظم اقوم آگاهی کما هی بر غوامض مسائل الهی و حقائق حکم سیاسیّهء شرعیّهء قرآنی و مضامین سائر کتب سماوی و وقوف بر ضوابط و روابط ترقی و تمدّن ملت باهره و اطلاع بر قوانین و اصول و رسوم و احوال و اطوار و قواء مادی و ادبی عالم سیاسی ملل سائره و جامعیت فنون نافعہء عصریه و تتبّع در کتب تاریخیّهء اعصار سالفهء ملل و دول است . چه اگر شخص عالم وقوف بر مضامین کتب مقدّسه و جامعیت حکمت الهیه و طبیعیّه و علوم شرعیّه و فنون سیاسیّه و معارف عصریه و اطلاع بر وقائع عظیمهء قرون سالفهء ملل و دول نداشته باشد عند اللّزوم عاجز ماند و این منافی صفت جامعیت است . مثلاً عالم ربّانی اگر در محاوره با شخص مسیحی از الحان جلیل انجیل بیخبر باشد آنچه از حقائق فرقانیه بیان نماید ابداً مسموع و مقبول آن شخص نیفتد ولکن اگر آن شخص ملاحظه نماید

که آنچه در دست اوست و مستند بر آن این عالم بزرگوار از قسیسین امت انجیل آگاه تر و بر حقائق کتب مقدسه مطلع و داناتر است بالطبع آنچه بیان نماید قبول کند چه که جز اقرار مفری از برای او نه . چنانچه رأس الجالوت چون بحضور آفتاب فلک عرفان و نیر اوج هدایت و ایقان حضرت رضا علیه السلام مشرف شد اگر در اسئله و اجوبه آن معدن علم بادله و براهین مألوفه رأس الجالوت بیان نمیفرمودند اقرار و اعتراف بر بزرگواری آن حضرت نمی نمود . و از این گذشته عالم سیاسی را دو قوه اعظم اقوام لازم قوه تشریحیه و قوه تنفیذیه . مرکز قوه تنفیذیه حکومت است و مرجع قوه تشریحیه دانایان هوشمند . حال اگر این رکن رکن و اساس متین جامع و کامل نباشد چگونه فلاح و نجاح از برای هیئت ملت تصور گردد ؟ ولکن چون این اوان چنین نفوس کامله جامعه نادر الوجود است و حکومت و هیئت ملت بانتظام حال در غایت درجه احتیاج لذا تأسیس هیئت علمیه لازم که اعضای این مجلس هر چند نفس در فنی از فنون مذکوره ماهر باشند و باقدام و جهد بلیغ در جمیع احتیاجات حالیه و استقبالیه تفکر نموده امور را در نقطه اعتدال و مرکز مستقیمی مرکز نمایند . اولاً چون تا بحال احکام شرعیه را در مرافعات و محاکمات مدار معینی نبوده زیرا هر یک از علماء نظر برای و اجتهاد خود نوعی حکم مینمایند . مثلاً دو نفس مرافعه مینمایند یکی از علماء حکم بمدعی و دیگری بمدعی علیه دهد بلکه احیاناً در ماده واحده دو حکم مخالف از یک شخص مجتهد صادر چه که اول چنان معلوم شده بود و حال چنین و شبهه ای نیست که این امور سبب تشویش کافه امور مهمه واقع و از این فتور عظیمی در اساس هیئت اجتماعی طاری گردد چه که هیچ یک از مدعی و مدعی علیه مأیوس از دعوای خود نگشته مادام العمر مترصد اخذ حکم ثانی مخالف حکم اول شده جمیع عمر خود را بر لجاج میگذرانند و از اینکه اوقات خود را بکلی متوجه معانده و منازعه مینمایند از امور نافع خیریه و اشغال خود بازمانند و فی الحقیقه این شخصین حکم میت را دارند و حکومت و هیئت اجتماعی را ذره ای خدمت نتوانند . ولکن اگر حکم قاطعی در میان باشد دیگر محق محکوم ابداً امید استحصال امر ثانی ندارد لهذا راحت و آسایش جسته باشغال و خدمات خود و غیر مشغول گردد . نظر باینکه اعظم وسیله آسایش و راحت اهالی و اکبر واسطه ترقی جمهور عالی و ادانی این امر اهمّ اتمّ است لذا باید علمائیکه واقفند بر مسائل شرعیه الهیه در این مجلس کبیر اولاً یک منبج قویم و صراط مستقیمی بجهت قطع دعوای عموم تعیین و تألیف نموده بامر حضرت سلطان در جمیع ولایات منتشر گردد و بر موجب آن حکم جاری شود بسیار این امر مهم را اهتمام لازمست . و ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی در امری از امور تفرّد از جمهور نجستن و خیر عموم را خیر خویشتن دانستن خلاصه هیئت جمعیت را بمنزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجسمه انگاشتن و الم و تأثر هر جزئی سبب تألم کلّ اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودن است . و ثالث صفت کمالیه بصدق طویت و خلوص نیت بتریت جمهور پرداخته در تعالیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافع و تشویق بر ترقیات عصریه و تحریص بر توسیع دوائر صنائع و تجارت و ترغیب اتّخاذ وسائل ثروت اهالی مملکت بذل جهد بلیغ و سعی منیع

نمودنت . چه که عموم ناس از این امور مهمه که علت مزمنه هیئت اجتماعیّه را بره فوریت یخبرند باید که علمای هوشمند و دانایان خردمند خالصاً مخلصاً لله بوعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کُحل بینش معارف روشن و بصیر گردد . زیرا الیوم ناس بظنون و اوهام خود چنین تصوّر نموده اند که نفسیکه موقن بالله و مؤمن بآیات و رسل و کتب و شرائع الهیه و مظهر خشیه الله است باید معطل و معوق بماند و بیطالت و بطاقت ایام بگذراند تا از نفوسی عند الله محسوب گردد که از دنیا و مافیها گذشته دل بعالم اخروی بسته اند و از خلق بعید شده بحق تقرب جسته اند . چون این بیان مفصلاً در این کتاب در موقع دیگر ذکر خواهد یافت لهذا در این مقام ترک اولی . باری باقی صفات کالیّه خشیه الله و محبه الله فی محبه عباد و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همت و بزرگواری و حقوق پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیه ناقص است و اگر حقائق هر یک از این صفات را بیان نمائیم ( مثنوی هفتاد من کاغذ شود ) . و ثانی کلمه این شرائط مقدسه علمیه ( حافظاً لدینه است ) . و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از بکائر و صغائر و اجراء احکام شرعیّه و باین وسائط محافظه دین الله نمودن نبوده بلکه هیئت ملت را از کلّ جهات محافظه نمودن و در اعلاء کلمه الله و تکثیر جمعیت دینیّه و ترویج دین الهی و غلبه و استعلائش بر سائر ادیان از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن است . و فی الحقیقه اگر علمای اسلامیّه در این امور چنانچه باید و شاید اقدام مینمودند تا بحال جمیع ملل عالم در ظلّ کلمه و وحدانیت داخل میشدند و شعله نورا نیّه ﴿ لیظهره علی الدین کله ﴾ چون آفتاب در قطب امکان طالع و بر جمیع آفاق لائح میگشت . در قرن خامس عشر میلاد لوطر که اول یکی از اعضای اثنا عشر هیئت مذهبیّه قاتولیک در مرکز حکومت پاپ بود و مؤخرأً محدث مذهب پروتستان گشت در بعضی مسائل که عدم تجویز تزویج رهابین و تعظیم و تکریم صور حواریین و رؤسای سلف مسیحین و عادات و رسوم مذهبیّه زائده بر احکام انجیل با پاپ مخالفت نمود . با وجود آنکه در آن زمان اقتدار پاپ بدرجه ای بود که کلّ ملوک اروپا از سطوتش متزلزل و مضطرب و ضبط و ربط امور مهمه قطعاً اروپا در یمین قوت و قدرتش مودوع و مرتبط و لکن چون در این مسائل که جواز تزویج رؤسای دینیّه و عدم سجود و تعظیم بر تمثال و صور معلقه در کنائس و ابطال عادات رسمیّه زائده بر مضامین انجیل لوطر محقّ و محقّق بود و بوسائل لازمه ترویج تشبث نمود در ظرف این قرون اربعه و کسری اکثر اهالی امریک و چهار خمس قطعاً آلمان و انگلیس و بسیاری از اهالی نچه ( خلاصه ) تقریباً دوپست و پنجاه کرور از مذاهب سائره نصاری در مذهب پروتستان داخل گشتند و هنوز رؤسای این مذهب بکمال همت در ترویجند و حال در سواحل شرقیه افریک بظاهر حریت و آزادی سودان و زنگیان را وسیله نموده مکاتب و مدارس تأسیس کرده بتعلیم و تدریس و تمدین طوائف متوحشه صرفه افریک مشغولند و در باطن مقصد اصلیشان آنکه بعضی طوائف اسلامیّه زنگیان را داخل در مذهب پروتستان نمایند . هر طائفه ای در ارتفاع ملت خود مشغول و ما در خواب غفلت مدهوش . ملاحظه نمائید که این شخص با وجود آنکه معلوم نبود بچه هوائی پرواز میکند و بچه مقصدی متحرک بهمت و

غیرت رؤسای مذهبش چه قدر ترویج شد . حال اگر ملت باهرهء حقّ که مظهر تأییدات الهیّه و مطلع توفیقات ربّانیّه است اگر بهمتّ تامّه و غیرت کامله متوسّلاً الی الله و منقطعاً عمّا سواه تشبّث بوسائل ترویج نمایند و بذل سعی و اقدام کنند البتّه انوار حقّ مبین بر کلّ آفاق ساطع گردد و بعضی نفوس که بر حقائق امور اطلاعی ندارند و نبض عالم در دستشان نه و ندانند که علّت مزمنهء بطلان را چه فاروق اعظم حقّی لازم همچو گمان میکنند که ترویج بسیف منوط است و بحدیث انا نبیّ بالسّیف استدلال مینمایند . و حال آنکه فی الحقیقه اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند مشهود گردد که در این عصر سیف واسطهء ترویج نه بلکه سبب وحشت و دهشت و اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و در شریعت مبارکهء غرّ اهل کتاب را بقوّه قاهره اجبار بر اقرار و ایمان جائز نه و حال آنکه دلالت و هدایت فریضهء ذمّت هر مؤمن موحد است و حدیث ( انا نبیّ بالسّیف ) و کذلک حدیث ( امرت ان اقاتل الناس حتّی یقولوا لا اله الا الله ) در حقّ مشرکین جاهلیّه که از کثرت توحّش و نادانی از درجهء بشریت ساقط بودند وارد . چه که ایمانیکه بضرع سیف حاصل گردد بسیار بی اعتبار و بسبب امر جزئی منقلب بکفر و ضلال میشود چنانکه قبائل و طوائف اطراف مدینهء منوره بعد از عروج آفتاب اوج نبوت بمعارج ﴿ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ﴾ دوباره بدین جاهلیّه برگشته مرتدّ شدند . و همچنین ملاحظه نمائید زمانیکه نفحات قدسیّه روح الله خطّهء فلسطین و جلیل و سواحل نهر اردن و جوانب اورشلیم را معطر ساخته و الحان جلیل انجیل بمسامع روحانیان در آمده در آن زمان کلّ قبائل و طوائف آسیا و اوروپ و افریک و امریک و اوقیانوس که جزائر بحر محیط است مجوس و بت پرست و غافل از خطاب یوم الست بودند مقرّ وحدانیت و الوهیّت جز ملت موسویّه نبوده . بعد از بعثت انفاس طیّبهء طاهرهء روح بخش آنحضرت در مدّت سه سال حیات جاودانی بر اهالی آندیار مبذول داشت و بوحی الهی اسّ اساس شریعت عیسویّه که در آن عصر معجون برء السّاعه هیئت معلولهء بشریّه بود تأسیس شد . اگر چه در زمان آنحضرت انفس قلیله مقبل الی الله گشتند بلکه فی الحقیقه مؤمن موقن عبارت از دوازده نفر رجال حواریین و چند نساء بودند و یکی از حواریین که مسمّی بیهوذاى السخریوطی بود نیز مرتدّ شده یازده نفر باقی ماندند . باری بعد از صعود آنحضرت بافق عزّت این نفوس قلیله باخلاق حسنهء روحانیّه و روش و حرکات مقدّسهء رحمانیّه مبعوث شده بقوّه الهیّه و نفّس مسیحائی بهدایت کلّ من علی الارض قیام نمودند . و در آنزمان کلّ ملل اصنامیّه و ملت یهود بکمال قوّت و اهتمام بر اطفای سراج الهی که در زجاجهء خطّهء اورشلیم مشتعل گشته برخاستند ﴿ یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبى الله الا ان یتّم نوره و لو کره الکافرون ﴾ و هر یک از این نفوس مبارکه را بدترین عذابى شهید نمودند بلکه جسم مطهر بعضی را بساطور قصابی ریزه ریزه نموده و در گلخنها بسوختند و بعضی اتباع و اشیاع این اشخاص مقدّسه را بعد از شکنجه و عذاب زنده زیر خاک دفن نمودند . با وجود این عقوبات شدید ابداً در تبلیغ امر الله فتور ننموده بدون سلّ سیف و خراشیدن روی نفسی بالاخره ملت عیسویّه عالم را احاطه نموده بقسمی که در قطعهء اوروپ و امریک از ادیان سائره اثری باقی نماند و در آسیا و افریک و جزائر بحر محیط جمّ غفیری از اهالی الیوم در ظلّ انجیل داخلند . حال باین ادلّهء واضحهء لایحه ثابت و مبرهن گشت که ترویج دین الهی بکالات انسانیه و اخلاق حسنه و شیم مرضیه و روش و حرکت روحانیّه است .

اگر نفسی بصرافت فطرت اقبال الی الله نماید مقبول در گاه احدیت بوده چه که این نفس از اغراض شخصیّه و طمع منافع ذاتیه مبرا و بصون حمایت حقّ التجا نموده بصفت امانت و صداقت و پرهیزکاری و حقوق پروری و همّت و وفا و دیانت و تقوی بین خلق ظاهر گردد و مقصود اصلی از انزال شرائع مقدّسه سمائیه که سعادت اخروی و تمدّن دنیوی و تهذیب اخلاق باشد حاصل گردد و الا بضرب سیف بظاهر مقبل و در باطن مغلّ و مدبر گردند . در این مقام حکایتی که سبب عبرت کلّ گردد ذکر نمائیم . در تواریخ عربیه مذکور که قبل از بعثت نبوی علیه السلام نعمان بن منذر نخعی که یکی از ملوک عرب جاهلیّه و مقرر سریر سلطنتش مدینهء حیره بوده روزی از کثرت تجرّع اقداح مدام عقلش زائل و شعورش باطل گشت . در عالم سکر و بیهوشی بقتل خالد بن مضللّ و عمر بن مسعود کده که دو ندیم و انیس و در محفل انس یار و جلیسش بودند فرمان داد . و چون از عالم مستی و سکر بیهوش آمد پرسش حال دو ندیم پرداخت تفصیل واقعه را بیان نمودند بغایت محزون و دلخون شد . از حبّ شدید و تعلق خاطر عظیم که باین دو ندیم داشت بر مقابرتشان دو بناء عالی مسمی بغریان ساخته و بیادگار این دو ندیم یوم بؤس و یوم نعیم در هر سالی قرار داد و در این دو روز معلوم بحشمت تمام آمده ما بین غریان نشسته در یوم بؤس نظرش بر هر که افتادی بجان امان نیافتی و در یوم نعیم هر وارد و وافدی را مظهر احسان و عنایت بی نهایت ساختی و این قاعده و قانون مستمرّ و بیمین شدید مستحکم بود . تا آنکه روزی پادشاه اسپه محمود نام سوار و بقصد شکار عزم صحرا نمود ناگاه از دور گوری بنظرش درآمد در عقب آن گور پادشاه اسب برانگیخت و تاخت تا از خیل و جیش خود دور و وقت بیگاه شد مایوس گشت ناگاه سواد خیمه ای در بادیه پیدا شد عنان بدان جانب معطوف داشت تا بدر خیمه رسید فرمود مهمان میطلبید خداوند خیمه حنظله بن ابی غفراء طائی گفت بلی و استقبال نموده نعمانرا فرود آورده و با زوجهء خود گفت در ناصیهء این شخص آثار بزرگی باهر تهیّا ضیافتی کن و در مهمان نوازی همّتی و غیرتی نما . زن گفت گوسفندی داریم ذبح نما و من بجهت احتیاط چنین روزی قدری آرد ذخیره نموده ام پس حنظله گوسفند را دوشیده قدحی شیر نزد نعمان برده آنگاه گوسفند را ذبح نموده مائده ای ترتیب داد و آتش را نعمان از محبت و الفت حنظله بکمال خوشنودی و سرور بسر برد . و چون بفرط طالع شد نعمان عزم عزیمت فرمود بحنظله خطاب نمود که تو در ضیافت و مهمان نوازی منتهای جوانمردی را آشکار نمودی من نعمان بن منذر و قدوم ترا بکمال اشتیاق منتظرم . مدّتی گذشت تا آنکه قحط و غلاء عظیمی در دیار طیّ روی نمود حنظله باحتیاج شدید مبتلا شد بدین سبب بحضور پادشاه شتافت . از غرائب اتفاقات یوم بؤس در پیشگاه حضور نعمان حاضر گشت پادشاه بغایت آزرده خاطر شده آغاز عتاب نمود که چرا چنین روزی بحضور رفیق خود شتافتی که روز بؤس یعنی سختی است . اگر امروز نظرم بر یگانه فرزندم قابوس افتد بجان امان نیابد اکنون حاجتی که داری بخواه . حنظله گفت از یوم بؤس یخبر بودم و نعمت دنیا بجهت حیاة و بقاست و چون مرا در این ساعت چشیدن کأس هلاک مقرر از خزائن ارض چه فائده متصور . نعمان گفت از این امر چاره نیست . پس حنظله بر زبان راند مرا چندان امان ده که بنزد عیال خود عودت نمایم و وصیّت اجرا نمایم و در سال آینده یوم بؤس حاضر گردم . نعمان ضامنی خواست که اگر در وعده مخالفت نماید ضامن را بقتل رساند . حنظله



متحیرانه بهر طرف نگرست تا آنکه نظرش بر شریک بن عمر و بن قیس شیبانی که یکی از خدام نعمان بود افتاد و این ابیات را بخواند :

" یا شریکا یا ابن عمرو هل من الموت محاله "

" یا أخوا کلّ مصاب یا أخوا من لا أخاله "

" یا أخوا النعمان فیک الیوم عن شیخ کفاله "

" این شیبان کریم أنعم الرحمن بالله . "

شریک گفت : ای برادر بجان جوانمردی نتوان نمود . بیچاره متحیر ماند پس شخصی که موسوم بقراد بن اجدع کلّی بود برخاست و کفالت نمود مشروط باینکه اگر یوم بؤس سنه آتیه حنظله را تسلیم نماید هر حکم که پادشاه اراده فرماید در حق او جاری کند . پس نعمان پانصد شتر بحنظله احسان نموده روانه ساخت . در سنه بعد روز بؤس چون صبح صادق از افق مشرق سر برآورد نعمان با حشمت بی پایان بر عادت مألوفه توجه بجل غریبان نمود و قراد را بهمراهی آورد تا معرض سخط پادشاهی گردد . ارکان دولت بشفاعت زبان گشودند تا غروب مهلت خواستند که بلکه حنظله عودت نماید و پادشاه را مقصد چنان بود که از جهت پاس محبت حنظله را بقتل ضامن از هلاکت نجات دهد . باری چون قریب بغروب شد قراد را برهنه ساخته تا گردن زنده ناگاه از دور سواری پدید شد که بسرعت تمام میتاخت . نعمان بسیّاف گفت منتظر چه هستی وزرا گفتند شاید این سوار حنظله باشد چون نزدیک شد حنظله طائی بود . نعمانرا آمدن او موافق نیفتاد . گفت ای جاهل احمق با وجود آنکه از پنجه مرگ گریختی بار دیگر چرا درآویختی . حنظله گفت : وفای بعهد زهر هلاهل هلاکت را در مذاق من شیرین و گوارا نمود . نعمان سؤال نمود باعث بر این حق گذاری و وفا پروری و مراعات عهد و پیمان چه امری بود ؟ حنظله گفت : اقرارم بوحدانیت الهیه و ایمانم بکتاب منزله سماویّه . نعمان گفت : بچه دین متدینی ؟ جواب داد که بنفس مسیحائی زنده و در صراط مستقیم روح الله پوینده ام . نعمان گفت : نفحات قدسیّه روح الله را بر مشام من عرضه کن . حنظله ید بیضای هدایت را از جیب محبه الله برآورد انوار انجیل بر بصر و بصیرت حاضرین اشراق نمود و چون حنظله چند آیات الهیه از انجیل بالحن جلیل تلاوت نمود نعمان و جمیع وزرایش از بت و بت پرستی بیزار و در دین الهی ثابت و راسخ گشته بر زبان راندند که صد هزار افسوس که تا بحال ازین رحمت بی پایان غافل و محجوب و از این غمام فضل رحمن مأیوس و محروم بودیم و فوراً غریبان را خراب نموده از ظلم و اعتساف نادم و اساس عدل و انصاف را استوار نمود . حال ملاحظه نمائید که شخصی از اهل بادیه بحسب ظاهر گمنام و بی مقام چون بصفی از صفات مخلصین ظاهر شد چنین پادشاه غیور را با جم غفیری از ظلمت شام ضلالت نجات داده بصبح هدایت دلالت نمود و از بادیه هلاکت بت پرستی خلاص نموده بساحل بحر وحدانیت الهیه وارد کرد و سبب ابطال چنین عاداتی که

فی الحقیقه آفت جمعیت بشریت و مخرب بنیان مدنیت است گردید . تفکر و تعمق لازم و تعقل و تدبّر واجب است . خلاصه قلب در منتهی درجهء احزان و تأسف که از هیچ وجه توجه عموم را متوجه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمیند . شمس حقیقت بر کلّ آفاق مشرق و ما در ظلمات هوای خود گرفتار و بحر اعظم از کلّ جهات متموج و ما از تشنگی سوخته و افسرده و ناتوان موآند الهیه از سماء احدیت نازل و ما در مفازء قحط سرگشته و حیران ( من میان گفت و گریه میتم ) . و از جمله اسباب کلیّه که سبب اجتناب ادیان سائر بتدین بدین الهی گشته تعصب و حمیت جاهلیّه است . مثلاً ملاحظه فرمایند که خطاب الهی بجمال نورانی و فلک رحمانی سرور اهل عالم ﴿ و جادلهم بالّتی هی احسن ﴾ وارد و بمدارا و ملائمت مأمور چنانچه آن شجرهء مبارکه ﴿ لا شرقیة و لا غربیة ﴾ نبوت ظلّ الطاف بینهایت را بر سر عموم اهل عالم افکنده و بملاطفت کبری و خالق عظیم رفتار و حرکت میفرمودند و همچنین حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام در خطاب و عتاب بفرعون ذی الاوتاد بامر ﴿ قولا له قولا لیناً ﴾ مأمور . با وجود شهرت سیر خیریه انبیا و اولیاء الهی که فی الحقیقه در جمیع مراتب هیئت بشریه را تا قیام الساعه أسوهء حسنه است مع ذلک بعضی از این تلطّفات و تعطفات فوق العاده غافل و محجوب و از حقائق کتب مقدّسه الهیه محروم و مهجور گشته از اهل سائر ادیان کمال اجتناب و احتراز را مجری و ابدأ تعارفات عادیّه را نیز جائز نمیدانند . با وجود عدم جواز الفت و معاشرت چگونه میتوان نفسی را هدایت نموده از ظلام فانی لا بصبح نورانی الاّ منور فرمود و از اسفل جهل و ضلال بصعود اعلیٰ افق علم و هدی تشویق و تحریص نمود ؟ حال بعین انصاف ملاحظه نمائید که اگر حظله با نعمان ابن منذر با کمال محبت و صداقت و مهربانی و مهمان پروری حرکت نمیکرد آن پادشاه و جمّ غفیر از مشرکین را بوحدانیت الهی چگونه مقررّ و معترف میگردانید . اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود . اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمهء موحشهء عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شقّ القمر نیز بیند اقبال بحق نماید و ثمرهء اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان بیادیهء غفلت و بطلان فرار نماید و چون بممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملت در شرائط انسانیت بمنتهی درجهء قصورند . اگر قدری تفکر در آیات و بینات قرآنیّه و روایات مأثوره از نجوم سماء احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی بصفات ایمانیّه متصف و باخلاق روحانیّه متخلق باشد مظهر رحمت منبسطهء الهیه است برای کلّ ممکات و مشرق الطاف رحمانیه است بجهت کلّ موجودات چه که صفات مقدّسه اهل ایمان عدل و انصاف و بردباری و مرحمت و مکرمت و حقوق پروری و صداقت و امانت و وفاداری و محبت و ملاطفت و غیرت و حمیت و انسانیت است . پس اگر نفسی فی الحقیقه پاک و مقدّس باشد متشبّث بوسائلی شود که جلب قلوب کلّ ملل عالم نماید و بصفات حقّ جمیع عالم را بصراط مستقیم کشاند و از کوثر حیات ابدیه چشاند . حال ما از جمیع امور خیریه چشم پوشیده سعادت ابدیهء جمهور را فدای منافع موقّتهء خود مینمائیم و تعصب و حمیت جاهلیّه را

وسیله عزّت و اعتبار خویشتن می‌شمریم . باین قناعت ننوده بتکفیر و تدمیر یکدیگر میکوشیم و چون خواهیم که اظهار معرفت و دانائی و زهد و ورع و تقوای الهی ثنائیم بطعن و سبّ این و آن پردازیم که عقیدهء فلان باطل است و عمل فلان ناقص عبادت زید قلیل است و دیانت عمرو ضعیف افکار فلان مشابه اطوار فرنگ است و اسرار فلان متوجّه نام و ننگ صف جماعت دوش پیوسته نبود و اقتدای بشخص دیگر جائز و شایسته نه . در این ماه شخص توانگری بحدائق باقیه نشتافت و خیرات و مبرّاتی در پیشگاه مسند پیغمبری حاضر نگشت . بنیان شریعت خراب شد و اساس دیانت تار و مار بساط ایمان منطوی شد و اعلام ایقان مخفی گشت عالم بضالات افتاد و در ردّ مظالم فتور و رخاوت حاصل شد روزها و ماهها بسر آمد و عقار و ضیاع در دست مالک سال گذشته باقی ماند . در این شهر هفتاد حکومت مختلفه مرتّب بود و حال روز بروز قلت یافته بیست و پنج حکومت یادگار ماند روزی دوپست احکام متضاده و فتاوای متباینه از یک مصدر ظاهر و حال تجاوز از پنجاه نمینماید . جمّ غفیری از عباد الله بجهت محاکمه سرگردان و حال در مأمن راحت مستریح و در امان . یکرور مدّعی مغلوب و مدّعی علیه غالب و روز دیگر مدّعی غالب و مدّعی علیه مغلوب حال این مسلک مستقیم نیز متروک شد . این چه دیانت کفریه است و این چه ضلالت شرکیّه و ویلا و شریعتا و دینا و مصیبتا ای برادران مؤمنین زمان زمان آخر است و روز قیامت نزدیک . باری باینگونه کلمات تخدیش اذهان بیچارگان اهالی و تشویش قلوب در ماندگان مساکینی میشود که از حقائق امور و اساس این اقوال خبر ندارند و نمیدانند که صد هزار اغراض نفسانیّه در تحت نقاب اقوال تعصّبیّه بعضی مستور . لهذا گمان میکنند که قائل را غیرت دینیّه و خشیه الله بر آن داشته و حال آنکه قائل چون در آبادی عموم خرابی خصوصی خود را می بیند فریاد کند و در بینائی دیگران کوری خود را مشاهده مینماید ناله و فغان آغاز کند . لکن دیده بصیرت لازم که ادراک کند اگر این قلوب مظهر خشیه الله بود البتّه رائحه طیبه اش چون مشک جان عالم را معطر مینمود . هیچ امری در عالم بجز قول تصدیق نشود .

" ورنه این جغدان دغل افروختند

بانگ بازان سفید آموختند "

" بانگ هدهد گر پیامزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا ؟"

و علمای ربّانی که از کتاب وحی الهی استنباط معانی و معارف و حکم نامتناهی نموده اند و قلب منیرشان مهبط الهام غیبی ربّانیت البتّه تفوّق ملت بیضای حقّ را بر جمیع ملل در کلّ مراتب بکمال جدّ و جهد طالب و در تشبّث و وسائل ما به التّرقی بمنتهای همّت ساعی و مجاهد و اگر نفسی از این مقاصد خیریه غافل البتّه مقبول درگاه احدیّت نبوده بلکه در کمال نقص بهیئت تامّه ظاهر و در منتهای فقر بکلهء غنا ناطق .

" گر ضریری لَمْتُر است و تیز خشم

گوشت پارش دان که او را نیست چشم "

" از مقلد تا محقق فرقه‌هاست

کین چه داود است و آن دیگر صداست "

علم و دانش و پاکی و زهد و ورع و آزادگی بهیئت و لباس نبوده و نیست . در زمان سیاحت کلمهء مبارکه ای از شخص بزرگواری استماع نمودم که تا بحال شیرینی آن کلمه از کامم نرفته و آن اینست : نه هر عمامه ای دلیل زهد و علمست و نه هر کلاهی علت جهل و فسق ای بسا کلاه که علم برافراخت و ای بسا عمامه که حکم شرع برانداخت . و کلمهء ثالث از این کلمات مقدسه کلمهء ( مخالفاً لهواه ) وارد . چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است از جوامع الکلم و عبارات سهل ممتنعست اس اساس اخلاق ممدوحهء انسانیت است . و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیهء نورانیهء بنی آدم است معدل کل اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیهء انسانیت . چه که هوای نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را محمود نموده . و چه بسیار واقع که نفسی بجمع صفات حسنهء انسانیه آراسته و بزبور عرفان پیراسته لکن اتباع هوی شیم مرضیهء آن شخص را از هیئت اعتدال خارج نموده در حیز افراط انداخت نیت خالصه را بنیت فاسده تبدیل نمود و همچنین اخلاق در مواضع لائقه ظاهر نگشت بلکه بقوت هوی و هوس از مسلک مستقیم نافع منحرف بمنهج غیر صحیح مضر متحول گشت . اخلاق حسنه عند الله و عند مقررین در گاهش و نزد اولی الالباب مقبول و ممدوح ترین امور لکن بشرط آنکه مرکز سنوحش عقل و دانش و نقطهء استنادش اعتدال حقیقی باشد . و اگر حقائق این امور کما هو حقّه بیان گردد کار بتطویل انجامد و موضوع و محمول از میان برود . باری در این بحر هائل هوی کل طوائف اروپا با این همه تمدن و صیبتها هالک و مستغرق و از این جهت کل قضایای تمدنیّه‌شان ساقط النّیجه است . بعضی از این کلمه تعجب نمایند و استیحاخش نفرمایند چونکه مقصد اصلی و مطلب کلی از بسط قوانین اعظم و وضع اصول و اساس اقوم جمع شئون تمدن سعادت بشریه است و سعادت بشریه در تقرّب درگاه کبریا و راحت و آسایش اعلی و ادنی از افراد هیئت عمومیه است و وسائل عظیمهء این دو مقصد اخلاق حسنهء انسانیت است و تمدن صوری بی تمدن اخلاق حکم ﴿ أضغاث أحلام ﴾ داشته و صفای ظاهر بی کمال باطن ﴿ کسر اب بقیعة یحسبه الظّمان ماء ﴾ انگاشته گردد . زیرا نتیجه ای که رضایت باری و راحت و آسایش عمومیت از تمدن ظاهر صوری بتمامه حاصل نشود و اهالی اروپا در درجات عالیّه تمدن اخلاق ترقی ننموده‌اند چنانچه از افکار و اطوار عمومیهء ملل اروپا واضح و آشکار است . مثلاً ملاحظه نمائید که الیوم اعظم آمال دول و ملل اروپا تغلب و اضمحلال یکدیگر است و در کمال کره باطن باظهار منتهی درجهء الفت و محبت و اتحاد مشغول

. و قضیه مشهوره پادشاه آشتی و آسایش پرور در تدارک مهمات حربیه و ازدیاد قوه عسکریه بیشتر از ملوک جنگ آور بذل جهد بلیغ مینمایند چه که صلح و آشتی من دون قوه شدید میسر نگردد در ظاهر بهانه نموده لیلاً و نهراً جمعاً باعظم جد و جهد در تدارکات حربیه میکوشند و اهالی مسکین آنچه بعرق جبین پیدا کرده اکثرش را باید انفاق این راه کنند . و چه قدر آلف از نفوس که صنائع نافع را ترک نموده شب و روز بکمال همت در ایجاد آلت مضره جدیده که بیشتر از پیشتر سبب سفک دماء ابناء جنس است مشغولند و هر روز آلت حرقه جدیده احداث و ایجاد میکنند و دول مجبور بر این گردند که آلات حربیه قدیم را ترک نموده در تدارک آلات جدیده کوشند چه که آلات حربیه قدیم با آلات حربیه جدید مقاومت نماید . چنانچه در این ایام که سنه هزار و دوست و نود و دو هجریست در ممالک آلمان صنعت تفنگ جدیدی و در ممالک نچه ایجاد توپ نحاسی تازه ای نموده اند که از تفنگ هنری مارتی و توپ کروپ آتش بارتر و در هدم بنیان انسانی شدیدتر و سریع التاثر تر است . و این مصارف باهظه را باید که رعایای فلک زده تحمل نمایند . حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر ارکان آسایش و سعادت است ؟ در سنه هزار و هشتصد و هفتاد میلادی که محاربه بین آلمان و فرنسا واقع شد از قرار مشهور ششصد هزار نفس در میدان مهاجمه و مدافعه مایوس و مقهور کشته گشتند . چه بسیار بنیان خاندانها که از اساس منهدم شد و چه بسیار مدن در شام در منتهای معموریت بود و بامداد عالیها سافلها گشت . چه قدر اولاد صغار که یتیم و بی پرستار ماندند و چه قدر پدران و مادران سالخورده ثمره زندگانیشان جوانان نورسیده را در خاک و خون غلطان و مرده دیدند و چه قدر نساء که بی رجال و دستگیر ماندند . و همچنین کیفیات احراق کتابخانهها و بعض ابنیه جسیمه فرنسا و آتش زدن دار الشفای عسکریه با جمیع عساکر مجروحه مریضه و وقایع مؤلمه و حرکات موحشه طائفه کومون و حوادث مدهشه اختلاف و تحزب جمعیت متضاده متقاتله در پاریس و منازعه و عدوان مابین رؤسای دینیه قاتولیک و حکومت آلمان و ظهور فتنه ها و فسادها و تدمیر بلاد و اوطان و خونریزی میان حزین جمهوریت و دون کارلوس در اسپانیا . خلاصه از اینگونه وقایع که دلالت بر عدم تمدن اخلاق طوائف اروپا مینماید بسیار و این عبد چون هتک جهتی را مقصود نداشته لهذا بچند کلمه اختصار نموده . حال واضحست که شخص عاقل بصیر و عارف خبیر تصدیق اینگونه امور نماید . آیا طوائف و قبائلیکه مغایر شیم حسنه عالم انسانی اینگونه امور موحشه در مابینشان جاریست چگونه سزاوار است که ادعای تمدن حقیقی کامل تام نمایند ؟ علی الخصوص که نتیجه ای از این امور مأمول نه الا تغلب و تسلط موقت حالی و چون این نتیجه باقی و پایدار نه لهذا نزد اولی الالباب تقید و اهتمام را سزاوار نیست . در قرون سالفه کراماً و مراراً حکومت آلمان غالب بر فرنسا گشت و همچنین سلطنت فرنسا دفعات عدیده بر اقلیم آلمان حکمرانی نمود . حال جائز که ششصد هزار نفوس مسکین از بندگان پروردگار فدای این نتایج و منافع موقته صوریه گردد ؟ لا والله . بلکه اطفال نیز ادراک مضرت اینگونه امور بنمایند و لکن متابعت هوی صد هزار حجاب از دل بر دیده افکنند و بصر و بصیرت هر دو نابینا گردد .

" چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل بسوی دیده شد "

بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افزاد که چند ملوک بزرگوار بلند همت چون آفتاب رخشنده عالم غیرت و حمیت بجهت خیریت و سعادت عموم بشر بعزمی ثابت و رأی راسخ قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند و بجمع وسائل و وسائط تشبث نموده عقد انجمن دول عالم نمایند و یک معاهده قویّه و میثاق و شروط محکمه ثابتّه تأسیس نمایند و اعلان نموده باتفاق عموم هیئت بشریه مؤکد فرمایند . این امر اتمّ اقوم را که فی الحقیقه سبب آسایش آفرینش است کلّ سگان ارض مقدّس شمرده جمیع قوای عالم متوجه ثبوت و بقای این عهد اعظم باشند . و در این معاهده عمومیّه تعیین و تحدید حدود و ثغور هر دولتی گردد و توضیح روش و حرکت هر حکومتی شود و جمیع معاهدات و مناسبات دولیه و روابط و ضوابط مابین هیئت حکومتیه بشریه مقرر و معین گردد و کذلک قوه حریه هر حکومتی بحدی معلوم مخصوص شود . چه اگر تدارکات محاربه و قوه عسکریه دولتی ازدیاد یابد سبب توهم دول سائر گردد . باری اصل مبنای این عهد قویم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نماید کلّ دول عالم بر اضمحلال او قیام نمایند بلکه هیئت بشریه بکمال قوت بر تدمیر آنحکومت برخیزد . اگر جسم مریض عالم باین داروی اعظم موفق گردد البته اعتدال کلّ کسب نموده بشفای باقی دائمی فائز گردد . ملاحظه فرمائید که اگر چنین نعمتی میسر شود هیچ سلطنت و حکومتی محتاج تریاً و تدارکات مهمّات جنگ و حرب نباشد و مضطرّ باصطناع آلات حریه جدیده بجهت مقهوریت نوع انسان نگردد بلکه بعسکر قلیلی که سبب تأمین مملکت و تأدیب اهل فساد و شقاوت و منع فتن داخلیّه است محتاج و بس . از این جهت اولاً بندگان الهی عموم اهالی از تحمل اثقال مصارف باهظه حریه دول راحت و مستریج شوند ثانیاً نفوس کثیره اوقات خود را دائماً در اصطناع آلات مضرّه که شواهد درندگی و خونخواری و منافی موهبت کلیه عالم انسانی است صرف نمایند بلکه در آنچه سبب آسایش و حیات و زندگی جهانیانست کوشیده سبب فلاح و نجات نوع بشر گردند و عموم دول عالم بکمال عزّت بر سریر تاجداری مستقرّ و کافه قبال و امم در مهد آسایش و راحت آرمیده و مستریج شوند . و بعضی اشخاص که از همم کلیه عالم انسان یخبرند این امر را بسیار مشکل بلکه محال و ممتنع شمرند . نچنانست بلکه از فضل پروردگار و عنایت مقربین درگاه آفریدگار و همت بیهمتای نفوس کامله ماهره و افکار و آراء فرائد زمانه هیچ امری در وجود ممتنع و محال نبوده و نیست همت همت غیرت غیرت لازمست . چه بسیار امور که در ازمنه سابقه از مقوله ممتنع شمرده میشد که ابداً عقول تصور وقوع آنرا نمینمود حال ملاحظه مینمائیم که بسیار سهل و آسان گشته و این امر اعظم اقوم که فی الحقیقه آفتاب انور جهان مدنیت و سبب فوز و فلاح و راحت و نجات کلّ است از چه جهت ممتنع و محال فرض شود ؟ و لابد بر اینست که عاقبت شاهد این سعادت در انجمن عالم جلوه گر گردد . چه که آلات و ادوات حریه بر این منوال بدرجه ای رسد که حرب بدرجه ما لا یطاق هیئت بشریه واصل گردد . از این تفصیل مشروحّه گذشته مبرهن است که شرف و بزرگواری انسان

به خونخواری و تیز چنگی و تدمیر مداین و ممالک اجنبی و تبیر و اهلاک جیوش و اهالی نبوده بلکه سبب بلند اختری و جوان بختی صیت عدالت پروری و دلجویی عموم رعایا از عالی و ادانی و تعمیر ممالک و مدُن و قری و حوالی و نواحی و ترفیه و ترویج بندگان الهی و وضع اسّ اساس اصول ترقّی و توسیع حال جمهور و تزید ثروت و غنای عمومیست . ملاحظه فرمائید که در امکان چه بسیار ملوک جهانگیر بر سریر کشورستانی مستقرّ گشتند . از آنجمله هلاکوخان و امیر تیمور گورکان که فی الحقیقه قطعهء عظیمهء آسیا را در قبضهء تصرف آوردند و اسکندر رومی و ناپلیون اول که دست تطاول را بر سه قطعه از قطعات خمسهء عالم گشودند . آیا چه ثمره ای از این فتوحات جسیمه مترتب شد ؟ مملکتی معمور گشت و یا خود سعادتی منظور آمد ؟ سبب استقرار سلطنت شد و یا باعث انقراض حکومت از آن خاندان گردید ؟ هلاکوی چنگیز جنگ انگیز از جهان گیریش ثمره ای مشهود نشد جز آنکه قطعهء آسیا از نائرهء حروبات شدیدة چون تلّ خاکستر گشت و امیر تیمور از کشورستانی بغیر از تشّت جمعیت عالم و تخریب بنیان بنی آدم نتیجه ای حاصل نکرد و اسکندر رومی از فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلب فلسقوس و بطلیوس بر کلّ ممالکش فائده ای مشاهده نشد و ناپلیون اول از ظفر بر ملوک اوروپ الا تخریب ممالک معموره و تدمیر نفوس عامه و استیلاء تزلزل و اضطراب شدید در قطعهء اوروپ و اسیری نفس خود در انجام ایام فوایدی نیافت . این آثار ملوک جهانگیر . ولکن قدری در فضائل و خصائل حمیده و عظمت و بزرگواری شأن شهریار عادل انوشیروان باذل تأمل نمائید که آن سرور داد پرور در زمانی بر سریر جهانبانی مستقرّ شد که بنیان قویّ الارکان سلطنت ایرانرا از هر جهت خلل و فتور طاری شده بود بعقل خداداد تأسیس عدل و داد نموده بنیان ظلم و بیداد را قلع و قمع و هیئت پریشان ایران را در ظلّ جناح سلطنتش جمع فرمود . در مدّتی قلیله ممالک پشمرده و ویران ایران به پرتو حیات بخش توجهاتش زنده و برازنده ترین ممالک معمورهء مسکونه گشت قوای متحلّلهء حکومت را تکرار اعاده و مزداد و صیت عدل و انصافش آفاق اقالیم سبعة را احاطه نمود جمهور اهالی از حضیض ذلّت و فلاکت باوج عزّت و سعادت صعود نمودند . با وجود آنکه از ملت مجوس بود صدر آفرینش شمس حقیقت آسمان نبوّت بکلام مبارک ( اِنّی وُلِدْتُ فی زمن ملک عادل ) ناطق گشتند و اظهار مسرت از ولادت در زمان حکومت او فرمودند . حال آن بزرگوار آیا بسیر مرضیه باین مقام بلند اعلی فائز گشت یا خود بجهان گیری و خون ریزی ؟ ملاحظه فرمائید که در قطب ابداع بجه شأنی مفتخر و متباهی گشت که آوازه بزرگواریش در جهان فانی جاوید و باقی ماند و بحیات ابدیه موفّق گردید . و اگر به بیان زندگی دائمی بزرگواران پردازیم کار این مختصر به مطوّل انجامد و چون واضح و مبرهن نیست که از قرائت این کتاب تأثیر فواید کلیّه در افکار عمومی اهالی ایران حاصل گردد لهذا اختصار نمائیم و بعضی مسائل را که قریب عقول ناس است ذکر کنیم . و لکن اگر از این مختصر نتایج حسنه مشهود گردد انشاء الله تعالی من بعد باسّ اساس حکم الهیه در عوالم ملکیه پرداخته بعضی کتب مفیدهء مفصّله تحریر گردد . باری در عالم وجود سطوت قاهرهء جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید . چه که فتوحات این سیف قاطع را کلّ برایا طوعاً و رضاء مغلوب گردند و ویرانهای عالم از هجوم این جنود باعلی درجهء

معموریت و آبادی سرافراز شود . دو رایت اعظمست که بر افسر هر جهانبانی سایه افکند بمثابه نیر اعظم انوار ساطعهء حکومتش بکمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند . رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل . این دو قوهء عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند و سدّ سکندر را متانت نماند . و این واضح و بدیهی است که حیات این عالم فانی چون نسائم صبحگاهی بی ثبات و در مرور . در این صورت خوشا بزرگواریکه در سبیل رضایت باری صیت ممدوحه و ذکر خیری یادگار گذارد .

" چو آهنگ رفتن کند جان پاک

چو بر تخت مردن چو بر روی خاک "

بلی جهانگشائی و کشورستانی ممدوح و بلکه در بعضی اوقات جنگ بنیان اعظم صلح است و تدمیر سبب تعمیر . مثلاً شهریار بزرگواری اگر در مقابل عدوی باغی طاغی صف جنگ بیاراید و یا آنکه بجهت جمع شمل هیئت و ممالک متشکتهء پراکنده سمند همت را در میدان جلادت و شجاعت بر انگیزد خلاصه محاربه اش مبنی بر نوایای صالحه باشد فی الحقیقه این قهر عین لطف و این ظلم جوهر عدل و این جنگ بنیان آشتی است . الیوم شایستهء ملوک مقتدر تأسیس صلح عمومیت زیرا فی الحقیقه آزادی جهانیان است . کلمهء رابعهء آن روایت باهر الهدایهء ) مطیعاً لامر مولاه ( است . این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یگنا . نورانیت امکان بدیانت است و ترقی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدسهء الهیه . فی الجمله ملاحظه شود مشهود گردد که در عالم وجود ظاهراً و باطناً اعظم اساس متین رصین و اکبر بنیان قویم رزین که محیط بر آفرینش و کافل کمالات معنویه و صوریه و ضابط سعادت و مدنیت هیئت عمومیّه بشریه است دیانتست . اگر چه بعضی سبک مغزان که تعمق و تدبّر در اسّ اساس ادیان الهیه نموده اند و روش بعضی مدعیان کاذبهء تدبّر را میزان قرار داده کلّ را بآن قیاس نمایند از این جهت ادیان را مانع ترقی عموم انگاشته اند بلکه مؤسس نزاع و جدال و مسبب بغض و عداوت کلیّه بین اقوام بشریه شمرده اند . و این قدر ملاحظه نموده اند که اساس ادیان الهی را از اعمال مدعیان دیانت ادراک نتوان نمود . چه که هر امر خیری که در ابداع شبه آن متصور نه قابل سوء استعمال است . مثلاً اگر سراج نورانی در دست جهلای صبیان و نابینایان افتد خانه نیفرورد و ظلمت مستولیه زائل نگردد بلکه خانه و خود را هر دو بسوزاند . در این صورت میتوان گفت سراج مذموم است ؟ لا والله . سراج هادی سبیل و نور دهندهء شخص بصیر است لکن ضریر را آفتی است عظیم . از جملهء منکران دیانت شخصی بوده ولتر نام از اهل فرانسه و کتب عدیده در ردّ ادیان تصنیف نموده که مضامینش سزاوار ملعبهء صبیان یخزدانست . این شخص حرکات و سکات پاپرا که رئیس مذهب کاتولیک است و فتن و فساد رؤسای روحانیّه ملت مسیحیه را میزان قرار داده بر روح الله زبان اعتراض گشوده و بعقل سقیم ملتفت معانی حقیقیّهء کتب مقدسهء الهیه



نگشته بر بعضی مضامین کتب منزله سماویّه محذورات و مشکلات بیان کرده ﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خساراً ﴾

"خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی

بحر محبوبان مثال معنوی "

" که ز قرآن گر نه بیند غیر قال

این عجب نبود ز اصحاب ضلال "

" کز شعاع آفتاب پر ز نور

غیر گرمی می نیابد چشم کور "

﴿ یضللّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضللّ به الا الفاسقین ﴾ . این معلوم و واضحست که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدّن و نجاح من فی البلاد محبّت و الفت و اتّحاد کلّی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتّحاد و اتّفاق متصوّر و میسر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتّحاد دیانت حقیقیّه الهیه است ﴿ لو أنفقت ما فی الارض جمیعاً ما الفّت بین قلوبهم و لکنّ الله آلف بینهم ﴾ . چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتّحاد حقیقی باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضادهء متقاتله را در ظلّ کلمهء واحده جمع نموده صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه مجسم گشته .

" بر مثال موجها اعدادشان

در عدد آورده باشد بادشان "

" چونکه حق رشّ علیهم نوره

مفترق هر گز نگردد نور هو "

" جان گرگان و سگان از هم جداست

متّحد جانهای شیران خداست "

تفصیل واقعه در زمان بعثت انبیای سلف علیهم السلام و اطوار و احوال و آثارشان کما هو حقّه در تواریخ معتبره مفصلاً مذکور نه بلکه در آیات قرآنیّه و احادیث و توراّه مجمل ذکر شده . لکن چون از زمان حضرت موسی تا بحال جمیع امور در قرآن عظیم و احادیث صحیحّه و توراّه و تواریخ معتبره مندرج لهذا مختصراً بیان میشود تا بپراهمین متقنه نزد کلّ معلوم و واضح گردد که در عالم وجود آیا دیانت اسّ اصول اصلیه انسانیت و مدنیّت است و یا خود چنانچه ولتر و امثال او گمان برده اند مخرب بنیان ترقی و راحت و آسایش جمعیت بشریه است . و از این جهت که مجال انکار بجهت طائفه ای از طوائف عالم باقی نماند بقسمی بیان میشود که مطابق تواریخ صحیحّه عموم ملل و مصدّق کلّ اهل عالم است . در زمانیکه بنی اسرائیل در مملکت مصر از توالد و تناسل تکثر نموده در جمیع ممالک مصر منتشر گشتند پادشاهان قبطیان فراعنه مصر بر اعزاز و قوّت قوم خود قبطی و اذلال و حقارت سبطی که غریب میشمردند برخاستند و مدّتی مدید بنی اسرائیل مختلف و متفرّق شده در تحت ایادی ظلم و جور قبطیان اسیر و در اعین کلّ ناس سفیل و حقیر بودند بقسمی که حقیرترین قبطی اذیت و جفا بر عزیزترین سبطی مینمود . تا آنکه اسارت و ذلّت و مظلومیّت بدرجهء نهایت رسید . شب و روز بنی اسرائیل نه از جان در امان و نه اطفال و عیالشان را از بیدادی عوانان فرعون ملجأ و پناهی نمایان طعامشان از فرط مصائب و آلام قطعات دل پر خون و شرابشان سرشک مثابه جیحون . بنی اسرائیل در این حال پر ملال تا که جمال موسوی أشعهء نار احدیه را از شطر وادی ایمن بقعهء مبارکه مشاهده فرمودند و ندای جان فزای الهی را از نار موقدهء ربّانیه در شجرهء ﴿ لا شرقیه و لا غربیه ﴾ استماع نمودند و بنبوت کلیّه مبعوث گشتند و چون سراج هدایت در انجمن سبطیان بر افروختند و بنور هدی آن گمگشتگان ظلمات جهل را بر سبیل مستقیم علم و کمال دلالت فرمودند و فرق مختلفهء اسباط اسرائیلیان را در ظلّ کلمهء واحدهء جامعهء توحید جمع فرموده علم اتّحاد کامل را بر اتلال اتّفاق و یگانگی بر افراختند . و در مدّت قلیله آن نفوس جاهله بتربیت الهیه تربیت گشته از بیگانگی بیگانگی حقّ گرویدند و از حقارت و ذلّت و مسکنت و اسارت و جهالت خلاص شده بمنتهی درجهء عزّت و سعادت فائز گشتند . بعد از مملکت مصر رحلت نموده توجه بموطن اول اسرائیل کرده بارض کنعان و فلسطین وارد و در بدایت سواحل نهر اردن و اریحا را فتح نموده در آن بلاد ساکن و بالاخره جمیع بلاد مجاوره را از فینیکه و ادوم و عامون خلاصه در زمان یوشع ممالک سی و یک حکومت در تحت تصرف بنی اسرائیل آمد . و این طایفه در جمیع شئون و صفات و فضائل انسانیه از علم و معرفت و ثبات و همّت و جلادت و شجاعت و عزّت و سخاوت بر کلّ قبائل و ملل عالم تفوّق نمودند . یک شخص اسرائیلی در آن عصر اگر بین جمعی داخل میشد بجمیع شیم مرضیه ممتاز بود حتی قبائل سائره در مدح نفسی اگر زبان میگشودند نسبت اسرائیلی میدادند . و در تواریخ متعدّده مذکور که فلاسفه یونان مثل فیثاغورث اکثر مسائل حکمت الهیه و طبیعیّه را از تلامذهء حضرت سلیمان اقتباس نمود و سقراط بسیاحت شتافته با بعضی از اجلهء علمای ربّانی اسرائیلی ملاقات نموده در مراجعت بیونان بنیان اعتقاد وحدانیّت الهیه و بقای ارواح انسانیه بعد از خلع لباس اجسام عنصریه را تأسیس نمود . عاقبت جهلهء یونان بر آن واقف اسرار حکمت اعتراض نموده بر قتلش قیام نمودند و پادشاه یونان را اهالی مجبور ساخته در مجلس سقراط را پپالهء سم بچشانیدند . باری مختصر

اینکه بعد از آنکه ملت اسرائیلیه در جمیع مراتب تمدن ترقی نمود و بمنتهی درجهء سعادت فائز گشت قلیلاً قلیلاً اس اساس دیانت و شریعت موسویّه را فراموش نموده عبادات رسمیّه و اطوار غیر مرضیه مشغول شدند . در زمان رجعام پسر حضرت سلیمان در بنی اسرائیل اختلاف عظیمی واقع شد . یاربعام که از افراد اسرائیلیان بود سر سلطنت برداشت و عبادت اصنام را بنا گذاشت . چند قرن محاربه بین رجعام و سلاله شان واقع گشت و قبائل یهود مختلف و متفرّق شدند . بالاخص از اینکه معنی شریعة الله را فراموش نموده بتعصبات جاهلیّه و خصائل غیر مرضیه بغی و طغیان متّصف شدند و علمایشان لوازم حقیقیّه انسانیّه مندرجه در کتاب مقدّس را نسیاً منسیاً انگاشته در فکر منافع ذاتیه خود افتادند و ملت را بمنتهی درجهء غفلت و جهالت مبتلا کردند . از ثمره اعمالشان آن عزّت پایدار بمنتهی درجهء ذلّت مبدل گشت و ملوک فرس و یونان و رومان مسلّط بر ایشان گشته رایت استقلالشان سرنگون شد جهالت و نادانی و نکبت و خود پرستی رؤسای دینیّه و احبارشان مجسم گشته بصورت بختنصر ملک بابل مبعوث شده بکلی بنیان اسرائیلیان را بر انداخت . بعد از قتل عام و غارت و هدم بیوت و قلع اشجار آنچه از بقیة السیوف باقی ماند اسیر کرده ببابل برد . بعد از هفتاد سنه اولاد اسراء مرخص شده مراجعت به بیت المقدس نمودند . حزقیا و عزیر علیهما السلام مجدداً تأسیس اساس کتاب مقدّس را نمودند یوماً یوماً ملت اسرائیلیه ترقی نموده صبح نورانی اعصار اولیه لائح گشت . بعد از مدتی قلیل باز اختلافات عظیمه در اطوار و افکارشان واقع هم علمای یهود متوجه اغراض نفسانیّه گشت و اصلاحات جاریهء زمان عزیر علیه السلام بروش و احوال فاسده تبدیل شد . کار بجائی انجامید که عساکر ملوک و جمهوریت رومان مراراً و کراراً ممالک اسرائیلیانرا فتح نمودند . بالاخره طیطوس قهرمان که سردار رومان بود بلاد متوطنهء یهود را با خاک یکسان نمود بقسمی که جمیع رجال را قتل و نساء و اولاد را اسیر و بیوترا هدم و اشجار را قطع و کتب را حرق و اموال را نهب و بیت المقدس را چون تلّ خاکستر نمود . و بعد از این مصیبت کبری ستارهء حکومت بنی اسرائیلیان در مغرب نیستی متواری شد و تا بحال بر این منوال این ملت مضمحل گشته در اطراف عالم پراکنده اند ﴿ و ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ ﴾ . و این مصیبتین اعظمین بختنصر و طیطوس در قرآن مجید مذکور ﴿ و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرّتين و لتعلنّ علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولاهما بعننا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولاً ﴾ تا آنکه میفرماید ﴿ فاذا جاء وعد الآخرة لیسووا و جوهکم و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرّة و لیتبروا ما علوا تبیراً ﴾ . باری مقصود اینکه ملاحظه شود که دیانت حقیقیّه چگونه سبب تمدن و عزّت و سعادت و علو منزلت و معارف و ترقی طوائف ذلیلهء اسیرهء حقیرهء جاهله میشود و چون بدست علماء جاهل متعصب افتد از سوء استعمال چنین نورانیت عظمی بظلمت دهماء تبدیل میشود . و چون دفعهء ثانیه علائم و آثار تشنّت و ذلّت و نیستی و مقهوریت طائفهء اسرائیلیان نمودار شد نفحات طیّبهء قدسیّه روح الله بر شواطی نهر اردن و خطّهء جلیل ساطع گشت و ابر رحمت برخاست و بر آن دیار امطار روحانیت کبری مبدول داشت . و از رشحات و طفحات بحر اعظم بریّهء قدس بریاحین معرفة الله معطر گردید و جوامع الحان جلیل انجیل بمسامع اهل صوامع ملکوت در آمد و بنفس مسیحائی نفوس میته سر از قبر غفلت و جهالت برداشته

بحیات ابدیه فائز گشتند . در مدت سه سال آن نیر اوج کمال در دشت و صحراء اورشلیم و فلسطین حرکت نموده کل را بصبح هدایت دلالت میفرمودند و باخلاق روحانی و صفات مرضیه تربیت مینمودند . و اگر ملت اسرائیلیه بآن جمال نورانی اقبال نموده کمر خدمت بر اطاعت می بستند بروائح جان بخش روح الله بروحی تازه و فتوحی بی اندازه مؤید میگشتند . و لکن چه فائده که کل اعراض نمودند و بر اذیت آن معدن علم لدنی و مهبط وحی الهی برخاستند الا معدودی قلیل که متوجهاً الی الله از شئون ظلمانیه امکان مقدس شده قصد معارج لامکان نمودند . خلاصه جمیع بلیات شدید بر آن مشرق الطاف الهیه وارد بقسمی که اقامت و استقرار در قریه ای ممکن نبود . با وجود این علم هدایت کبری مرتفع و اساس تمدن اخلاق انسانیه که اصول مدنیت جامعه است مؤسس گشت . در فصل پنجم آیه سی و هفتم از انجیل متی نصیحتی میفرماید که ترجمه اش این است : در بدی و شرور و اذیت مقابلهء بالمثل ننمائید اگر نفسی بر طرف ایمن روی تو طپانچه ای زند طرف ایسر را برگردان . و همچنین در آیه چهل و سیم میفرماید : شنیده اید که گفته شده است قریب خود را دوست دار و دشمنت را بعداوت میازار و اما من چنین میگویم دشمنانتان را دوست دارید و ذکر خیر کنید بدگویان خود را و مبغضانتانرا احسان نمائید و نفوسیکه شما را اذیت و طرد مینمایند ایشانرا دعا نمائید تا بمنزلهء فرزند پروردگار آسمانی باشید چه که آفتاب او بر گنه کار و نیکوکار هر دو مشرق و ابر رحمت او بر ستمکار و ابرار هر دو مظهر . زیرا اگر دوستان خود را دوست دارید چه اجر و مزیتی از برای شماست ؟ آیا مأمورین اخذ اعشار اغلال چنین نمی نمایند ؟ و تعلیمات آن مطلع حکمت الهیه از این قبیل بسیار . فی الحقیقه نفوسی که باین صفات مقدسه متصف گردند جواهر وجود و مطالع تمدن حقیقی هستند . خلاصه آن حضرت شریعت مقدسه را بر روحانیت صرفه و اخلاق حسنه تأسیس و نفوس مؤمنه را روش و مسلک خاصی که جوهر حیات عالم است تعیین فرمودند چنانچه آن مظاهر هدی ولو در ظاهر باعظم نعمت و عقوبت ظالمین مبتلا شدند و لکن فی الحقیقه از ظلمات خذلان یهود نجات یافته در صبح ابداع بانوار عزت سرمدیه مشرق و لائح گشتند و آن ملت جسیمه یهود معدوم و مضمحل شدند و لکن این نفوس معدوده چون بظل شجرهء مبارکهء عیسویه شتافتند فی الحقیقه هیئت عمومیء عالم را تبدیل نمودند . در آن زمان جمیع اهالی اقالیم عالم در منتهی درجهء تعصب و نادانی و حمیت جاهلیه و شرک بوحدانیت الهیه بودند مدعی اعتقاد بوحدانیت جز شرمهء قلیلهء یهود نه و آنان نیز بکلی مخدول و منکوب و این نفوس مبارکه بترویج امری قیام نمودند که مغایر و مضاد آراء جمیع هیئت بشریه بود . و کل ملوک چهار قطعه از قطعات نهمهء عالم بر اضمحلال ملت عیسویه باتم عزم برخاستند مع ذلک عاقبت اکثری بجان و دل در ترویج دین الهی شتافتند و کل ملل اروپ و بسیاری از طوائف آسیا و افریک و بعضی متمکنین جزائر بحر محیط در ظل کلهء توحید جمع شدند . حال ملاحظه نمائید که آیا در وجود از هر جهت اساسی اعظم از دیانت خالق شده و یا خود امری محیط بر آفرینش چون ادیان الهی متصور گردد و یا امری وسیلهء محبت و الفت و اتحاد و یگانگی تام چون ایمان بعزیز علام بوده و یا خود اساس تربیت عموم در جمیع اخلاق جز شرائع سماویه مشهود گشته صفتیکه حکما در منتهی درجهء فلسفه بآن فائز و خصالیکه در اعظم درایج کمال بدان متصف بودند ؟ مؤمنین بالله در بدایت تصدیق و ایمان مظهر آن شیم مرضیهء انسانیه میگردیدند .

ملاحظه کنید نفوسیکه سلسبیل هدایت را از ایادی الطاف روح الله نوشیدند و در ظلّ انجیل مستظلّ گشتند بچه درجه از اخلاق واصل گشتند که جالینوس حکیم مشهور با وجود آنکه از ملت مسیحیه نبود مع ذلک در ستایش مؤمنین بالله در شرح جوامع کتاب افلاطون که در سیاست مدن تصنیف نموده مرقوم است که بعینه ترجمه آن اینست: جمهور ناس سیاق اقوال برهانیّه را ادراک نتوانند و از این جهت محتاج کلمات رموزیه از اخبارات ثواب و عقاب در دار آخرتند. و دلیل بر ثبوت این مطلب آنکه الیوم مشاهده میکنیم قومیرا که مسمی بنصاری اند و بثواب و عقاب آخرت معتقد و مؤمن و از این طایفه افعال حسنه صدور مینماید مثل افعال نفسی که فیلسوف حقیقی است چنانچه جمیع ما عیانا مشاهده مینمائیم که از موت مخافتی ندارند و از کثرت حرص و اشتیاقشان بعدل و انصاف از متفلسفین حقیقی محسوبند (انتهی کلام جالینوس). و مقام فیلسوف در آن زمان و بعقیده جالینوس مقامی بود که اعظم از آن در ابداع تصوّر نمینمود. ملاحظه نمائید که قوه نورانیّه روحانیّه ادیان الهیه جمهور متدینین را بدرجه ای از کمالات فائز میفرماید که مثل جالینوس حکیم با وجود آنکه از افراد آن ملت نبود چنین شهادت میدهد. و از آثار این اخلاق حسنه اهل انجیل در آن ازمنه و اعصار تشبث بخیرات و اعمال صالحات نمودند و بیمارستانها و دار الشفاها و مواضع خیرات تأسیس شد چنانچه اول شخصیکه در ممالک رومان محلات عمومیّه بجهت معالجه مساکین و مجروحین بی پرستار بنیان نهاد ملک قسطنطین است. و این پادشاه عظیم اول ملکیت از ملوک رومان که بر نصرت امر حضرت روح الله قیام فرمود و بکمال همت در ترویج اساس انجیل جان فدائی نمود و سلطنت رومانرا که فی الحقیقه عبارت از صرف اعتساف بود در نقطه عدل و اعتدال مستقرّ و مرکوز گردانید و اسم مبارکش در فجر تواریخ چون ستاره سحری درّی و درخشنده است و صیت بزرگواریش در جهان مدنیت و شأن ورد زبان جمیع فرق مسیحائی. خلاصه از برکت تربیت نفوس مقدسه که بر ترویج تعلیمات انجیلیّه قیام نمودند چه اساس متین اخلاق حسنه در جهان در آن زمان تأسیس شد چه بسیار مکاتب و مدارس و بیمارستانها و محلات و مکتبها بجهت تربیت اولاد ایتم و فقراء تأسیس شد و چه بسیار نفوس که منافع ذاتیه خود را ترک نموده (ابتغاء لمرضات الله) اوقات عمر را صرف تعلیم و تربیت عموم نمودند. و لکن در زمانیکه طلوع صبح نورانی جمال احمدی قریب شد زمام امور جمهور مسیحین در دست قسّیسین جاهله افتاد بکلی آن نسام رحمانیه از مهبّ عنایت منقطع شد و احکام انجیل جلیل که اسّ اساس مدنیت عالم بود از سوء استعمال و حرکت نفوسیکه بظاهر آراسته و باطن کاسته بودند ساقط نتیجه گشت. چنانچه جمیع مورّخین مشهور از اهالی اوروپ در بیان کیفیت احوال و اطوار و سیاست و تمدّن و معارف و جمیع شئون قرون قدیمه و قرون وسطی و قرون جدیده ذکر نموده اند که قرون عشره وسطی که عبارت از بدایت قرن سادس میلاد الی نهایت قرن خامس عشر است ممالک اوروپ در منتهی درجه توحش و عدم مدنیت از جمیع شئون بود. و باعث اصلی آن آنکه رهبانین که باصطلاح اهالی اوروپ رؤسای روحانی دینی بودند از عزّت ابدیه اتّباع اوامر مقدسه و تعلیمات سماویّه انجیل غافل گشته با ارکان حکومت دنیوی آن زمان که در کمال ظلم و طغیان بودند اتّفاق نموده و از عزّت پایدار چشم پوشیده در منافع موقته فانیّه و اغراض نفسانیّه یکدیگر کمال سعی و کوشش را مجری میداشتند. تا آنکه بالاخره امر بجائی

رسید که عموم اهالی در دست این دو فریق اسیر صرف ماندند و این احوال و اطوار سبب هدم اس اساس دیانت و انسانیت و مدنیت و سعادت اهالی اوروپ گشت . و چون روائح طیبه نفعات روحانیه روح الله در آفاق امکان از اعمال و افکار ناشایسته و نیات غیر لائقه رؤسا زائل گشت و ظلمت جهل و نادانی و اخلاق غیر مرضیه عالم را احاطه نمود بجز امید دمید و موسم ربیع الهی رسید ابر رحمت برخاست و نسائم جان بخش از مهب عنایت وزید شمس حقیقت از افق حجاز و یثرب در نقطهء محمدیه اشراق فرمود و بر آفاق ممکات انوار عزت سرمدیه مبذول داشت اراضی قابلیات تبدیل گشت ﴿ و اشرق الارض بنور ربها ﴾ تفسیر شد جهان جهانی تازه و جسم میت امکان بروحی بی اندازه فائز گشت بنیان ظلم و جهل منهدم شد و ایوان بلند علم و عدل بلند و متعالی گشت بحر مدنیت بخروشید و انوار معارف بدرخشید . اقوام و طوائف متوحشه اقلیم حجاز قبل از اشتعال سراج و هاج نبوت کبری در زجاجهء بطحا جاهلترین قبائل و متوحشترین طوائف عالم بودند و سیر مذمومه و عوائد موحشه و خون خواری و اختلافات و معادات آن اقوام در کل کتب و صحائف تاریخیه مذکور حتی طوائف متمدنهء عالم در آن زمان قبائل اعراب یثرب و بطحا را از نوع بشر نمی شمردند . لکن بعد از طلوع نیر آفاق در آن خطه و دیار از تربیت آن معدن کمال و مہبط وحی ذی الجلال و فیوضات شریعت مقدسه الهیه در مدت قلیله در ظل کلهء وحدانیت جمع شده این جمهور اشخاص متوحشه در جمیع مراتب انسانیه و کمالات بشریه چنان ترقی نمودند که کل ملل عالم در آن عصر مہبوت و متحیر گشتند . طوائف و قبائل و ملل عالم که دائماً اعراب را سُخریه و استهزاء مینمودند و جنس بیفصل میشمردند بکمال اشتیاق بموطن و ممالک عرب آمده تحصیل فضائل انسانیه و اقتباس علوم سیاسیہ و اکتساب معارف و مدنیت و تعلم فنون و صنائع مینمودند . آثار تربیت مربی حقیقی را در امور محسوسه ملاحظه کنید که اشخاصی که از کثرت توحش و نادانی در زمان جاهلیه دختران هفت سالهء خود را زنده زیر خاک مینمودند و چنین امری را که از انسان گذشته طبیعت حیوان نیز از آن متنفر و متبری از شدت جهالت منتهی رتبهء حمیت و غیرت میشمردند این چنین اشخاص نادان از فیوضات تربیت ظاهرهء آن بزرگوار بدرجه ای رسیدند که ممالک مصر و سریان و شام و کلدان و عراق و ایرانرا فتح نموده جمیع مہام امور چهار اقلیم عالم را منفرداً اداره نمودند . خلاصه طائفهء عرب در جمیع علوم و فنون و معارف و حکمت و سیاست و اخلاق و صنایع و بدایع سرور کل ملل و اقوام گشتند . و فی الحقیقه بلوغ چنین طائفهء متوحشهء حقیره در مدت قلیله بمنتهی درجهء کمالات بشریه اعظم برهان حقیقت و نبوت سرور کائنات است . در اعصار اولیہء اسلام جمیع طوائف اوروپ اکتساب فضائل و معارف مدنیت را از اسلام ساکنین ممالک اندلس مینمودند . و اگر در کتب تواریخیہ از جمیع دقت شود مبرهن و واضح گردد که اکثر تمدن اوروپ مقتبس از اسلام است چنانچه جمیع کتب حکما و دانشمندان و علماء و فضلاى اسلامیه را قلیلاً قلیلاً در اوروپ جمع و بکمال دقت در مجامع و محافل علوم مطالعه و مذاکره نموده امور مفیده را اجرا نمودند و الآن کتب فضلاى اسلام که در ممالک اسلام نابود است در کتابخانہای ممالک اوروپ نسخ عدیده اش موجود و قوانین و اصولی که در کل ممالک اوروپ جاریست اکثر بلکه کلیہء مسائل مقتبس از کتب فقہیہ و فتاوی علمای اسلامیه است . و اگر خوف از تطویل نبود مسائل مقتبسه

فرداً فرداً سمت تحریر می‌یافت . مبدء تمدن اروپا در قرن سابع هجری واقع و تفصیل آن قضیه آنکه در اواخر قرن خامس هجری پاپ رئیس ملت مسیحیه از اینکه مقامات مقدسه نصاری چون بیت المقدس و بیت اللحم و ناصره در تحت حکومت اسلامی افتاده ناله و فریاد آغاز نمود و جمهور ملوک و اهالی اروپا را تشویق و تحریص نموده با اعتقاد خود بحرب دینی و جهاد دلالت کرد . و بقسمی فریاد و حنین و انینش بلند شد که کل ممالک اروپا قیام نمودند و ملوک صلیبیون با عساکر بیشمار از خلیج قسطنطنیه گذشته توجه بقطعه آسیا نمودند . و در آن زمان خلفای علویه بر دیار مصریه و بعضی ممالک غرب حکمرانی مینمودند . و در اکثر اوقات ملوک سورستان یعنی سلجوقیه بریه الشام نیز در تحت اطاعت و انقیادشان بودند . باری ملوک اروپا با سپاه بیشمار هجوم بر بریه الشام و مصر نمودند و مدت دوپست و سه سال مستمراً ما بین ملوک بریه الشام و ملوک اروپا محاربه واقع و دائماً از اروپا مدد میرسید . هر قلعه ای از قلاع سوریه را بکرات و مرات ملوک فرنگ فتح نمودند و پادشاهان اسلام از دست فرنگ نجات دادند . تا اینکه صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ششصد و نود و سه هجری بکل ملوک و عساکر اروپا را از ممالک و سواحل بریه الشام و مصر اخراج نموده مأیوس و منکوب بممالک اروپا مراجعت نمودند . و در این محاربات که بحرب صلیبیون مشهور کرورها از نفوس تلف شد . خلاصه از ابتدای تاریخ چهار صد و نود هجری تا سنه ششصد و نود و سه هجری متصل از اروپا ملوک و سرداران و سرامدان بریه الشام و مصر تردد مینمودند و چون عاقبت جمیع مراجعت نمودند در مدت دوپست سال و کسری آنچه از سیاست و مدنیت و معارف و مدارس و مکاتب و عادات و رسوم مستحسنه ممالک اسلامی مشاهده کردند بعد المراجعه در اروپا تأسیس نمودند مبدء تمدن اروپا از آن زمانست . ای اهل ایران تکاسل و تراخی تا کی متبوع و مطاع کل آفاق بودید حال چگونه از عز قبول باز مانده در زاویه نحول خزیده‌اید ؟ منشأ معارف و مبدء تمدن جهانیان بودید اکنون چگونه افسرده و مخمود و پژمرده گشته‌اید ؟ سبب نورانیت آفاق بوده‌اید حال چگونه در ظلمات غفلت و کسالت باز مانده‌اید ؟ چشم بصیرت را باز و احتیاجات حالیه خود را ادراک نمائید کمر همت و غیرت بر بندید و در تدارک وسائط معارف و مدنیت بکوشید . آیا سزاوارست که طوائف و قبائل اجانب فضائل و معارف را از آثار اسلاف و اجداد شما اقتباس نمایند و شما که اولاد و وارثید محروم بمانید ؟ آیا این پسندیده است که همسایگان و مجاوران لیلاً و نهراً در تشبث وسائل ترقی و عزت و سعادت بجان و دل بکوشند و شما از تعصب جاهلیه بمضاددت و منازعت و هوی و هوس خود مشغول گردید ؟ و آیا این ممدوح و محمود است که این ذکاء فطری و استعداد طبیعی و فطانت خلقیه را در کسالت و بطالت صرف و ضایع نمائید ؟ باز از مقصد دور افتادیم . باری جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقائق احوال تاریخیه ازمنه سالفه از اهالی اروپا که بصدق و انصاف متصف اند مقرر و معترفند که اساس جمیع شئون تمدنیه شان مقتبس از اسلام است . چنانچه مؤلف محقق مشهور ( دری بار ) از اهالی فرانسه که در نزد جمیع مؤلفین و دانایان اروپا اطلاع و مهارت و دانائیش مسلم است در کتاب مسمی به ( ترقی امم ) در ادبیات که از تألیفات مشهوره اوست در این باب یعنی اکتساب ملل اروپا قوانین مدنیت و قواعد ترقی و سعادت را از اسلام شرح مبسوطی بیان نموده و چون بسیار

مفصل است لهذا ترجمه و درجش در این رساله سبب تطویل بلکه خروج از صدد است و اگر نفسی در آنچه گفته شد قانع نه مراجعت بآن کتاب نماید . مختصر اینست که جمیع تمدن اروپا از قوانین و نظام و اصول و معارف و حکم و علوم و عادات و رسوم مستحسنه و ادبیات و صنایع و انتظام و ترتیب و روش و اخلاق حتی بسیاری از الفاظ مستعمله در لسان فرانسه را مقتبس از عرب است بیان نموده و فرداً فرداً بتفصیل ذکر کرده و ثابت و مبرهن داشته که هر یک را در چه زمان از اسلام اقتباس نمودند . و همچنین تفصیل دخول عرب در بلاد غرب که ایوم مملکت اسپانیاست و در مدت قلیله مدینت کامله را در آن ممالک بچه نحو تأسیس نمودند و سیاست مدن و معارفشان در چه درجه کمال بود و تأسیس مدارس و مکاتب علوم و فنون و حکمت و صنایعشان بچه متانت و انتظام بود و سروری و بزرگواریشان در جهان مدینت بچه درجه رسید و از ممالک اروپا چه بسیار اطفال بزرگان که بمدارس قرطبه و غرناطه و اشبیلیه و تولید و آمده تعلم معارف و فنون و اکتساب مدینت مینمودند حتی ذکر نموده که یکی از اهالی اروپا که موسوم به کبریت بود بمملکت غرب آمده و در مدرسه ( کوردوفا ) که از ممالک عرب بود داخل شده تحصیل معارف و علوم نموده در مراجعت باوروپ بقسمی شهرت یافت که عاقبت بر سریر ریاست دینیّه کاتولیک استقرار یافته پاپ گشت . مقصود از این بیانات آنکه معلوم و واضح گردد که ادیان الهی مؤسس حقیقی کالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدینت و معارف نافعّه عمومیه بشریه است . و اگر بنظر انصاف ملاحظه شود جمیع قوانین سیاسیه در مدلول این چند کلمه مبارکه داخل قوله تعالی ﴿ و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و أولئک من الصّالحین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ و لتکن منکم أمة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و أولئک هم المفلحون ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون ﴾ . و در تمدن اخلاق میفرماید ﴿ خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ الکاظمین الغیظ و العافین عن النّاس و الله یحبّ المحسنین ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ لیس البرّ ان تولّوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکه و کتاب و النّبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السّائلین و فی الرّقاب و أقام الصّلاة و آتی الزّکاة و المؤمنون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابّین فی البأساء و الضّراء و حین البأس أولئک الذّین صدقوا و أولئک هم المتّقون ﴾ و همچنین میفرماید ﴿ و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصة ﴾ . ملاحظه فرمائید که در این چند آیه مبارکه منتهی درایچ حقائق مدینت و جوامع لوامع شیم مستحسنه انسانیت مذکور . فوالله الذی لا اله الا هو که جزئیات تمدنیّه عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته . آیا چه امر نافع در وجود موجود شده که در کتب مقدسه الهیه واضحاً و یا خود تلویحاً مذکور نه ؟ و لکن چه فائده چون سلاح و آلات حربیه در دست جبان باشد جان و مال محفوظ نماند بلکه بالعکس سبب قوت و اقتدار سارق گردد . بهمچنین زمام امور چون بدست علمای غیر کامل افتد نورانیت دیانت را چون حجاب عظیم حائل گردند . اس اساس دیانت خلوص است یعنی شخص متدین باید که از جمیع اغراض شخصیّه خود گذشته بای وجه کان در خیریت جمهور بکوشد . و ممکن نیست که نفوس از منافع ذاتیه خود چشم



پوشند و خیر خود را فدای خیر عموم نمایند الا بتدین حقیقی . چه که در طینت انسانیّه محبت ذاتیهء خود محمّر و ممکن نیست بدون امیدواری اجر جزیل و ثواب جمیل از فوائد موقّتهء جسمانیّهء خود بگذرد و لکن شخص مؤمن بالله و مؤمن بآیات او چون موعود و متیقّن ثوابت کلیّهء اخرویّه است و جمیع نعم دنیویّه در مقابل عزّت و سعادت درجات اخرویّه کأن لم یکن انگاشته گردد لهذا راحت و منافع خود را ابتغاءً لوجه الله ترک نموده در نفع عموم دل و جان را رایگان مبذول دارد ﴿ و من الناس من یشری نفسه ابتغاءً مرضات الله ﴾ . و بعضی نفوس چنان گمان کنند که ناموس طبیعی انسان مانع ارتکاب اعمال قبیحه و ضابط کمالات معنویّه و صوریه است یعنی شخصی که متّصف بخرد طبیعی و غیرت فطریّه و حمیت ذاتیه است بدون ملاحظهء عقوبات شدیدّهء مرتبه بر اعمال شریّه و ثوابت عظیمهء افعال خیریّه بریء از اضرار عباد و حریص بر اعمال خیریّه است .

(اولاً) آنکه در تواریخ عمومیّه دقت نمائیم واضح و مبرهن شود که ناموس طبیعی از فیوضات تعالیم انبیای الهی است و همچنین ملاحظه مینمائیم که از اطفال در صغر سن آثار تعدی و تجاوز ظاهر و اگر از تربیت مربی محروم ماند آنآ فآناً شیم غیر مرضیهء اش تزايد یابد . پس معلوم شد که ظهور ناموس طبیعی نیز از نتایج تعلیم است .

(ثانیاً) آنکه بر فرض تصوّر اینکه خرد طبیعی و ناموس فطری مانع شرّ و مدلّ بر خیر است این معلوم و واضحست که همچو نفوس چون اکسیر اعظمست چه که این ادعا بقول تمام نشود بلکه عمل لازم . حال چه امری در وجود جمهور را بر نیات حسنه و اعمال صالحه ملجأ و مضطرّ مینماید ؟ و از این گذشته آن شخصی که مصدر ناموس طبیعی است اگر مظهر خشیهء الله گردد البتّه در نوایای خیریّهء اش ثابت تر و راسخ تر گردد . خلاصه فوائد کلیّهء از فیوضات ادیان الهیهء حاصل زیرا متدینین حقیقی را بر صدق طویّت و حسن نیت و عفت و عصمت کبری و رأفت و رحمت عظمی و وفای بعهد و میثاق و حریت حقوق و انفاق و عدالت در جمیع شئون و مروّت و سخاوت و شجاعت و سعی و اقدام در نفع جمهور بندگان الهی باری بجمیع شیم مرضیهء انسانیّه که شمع روشن جهان مدنیت است دلالت مینماید . و اگر نفسی فی الحقیقه باین صفات ممدوحه متّصف نه البتّه بنی از یم عذب فرات که در مجاری کلمات تعلیمیّهء کتب مقدّسهء الهیهء متموج است نرسیده و نفعه ای از روائع قدسیّهء ریاض الهیهء استشمام ننموده چه که هیچ امری در وجود بقول تمام نشود هر مقامی را روش و علامتی و هر شأنی را نشانه و اشارتی . مجملأ مقصود از این بیانات آنکه واضح و مدلّل شود که ادیان الهیهء و شرائع مقدّسهء ربّانیّه و تعالیم سماویّه اعظم اساس سعادت بشریّه است و از برای کلّ اهل عالم نجاج و فلاح حقیقی بدون این تریاق فاروق اعظم ممکن نه و لکن بشرط آنکه در دست حکیم دانای حاذق باشد و الا اگر جمیع ادویهء برء الساعهء که خداوند عالمیان بجهت شفای آلام و اسقام آدمیان خلق فرموده بدست طیب غیر حاذق افتد صحت و عافیت میسر نگردد بلکه بالعکس سبب اهلاک نفوس بیچارگان و اذیت قلوب درماندگان گردد . مثلاً منبع حکمت الهیهء و مظهر نبوت کلیّه در ترغیب و تحریرص اکتساب معارف و اقتباس فنون و

فوائد بسیعی الی اقصی بلاد چین امر میفرماید و لکن طیبیان غیر حاذق منع و ستیزه مینمایند و استدلال میکنند ( من تشبه بقوم فهو منهم ) و حال آنکه وجه تشابه مذکور را ادراک نموده و نمیدانند که شرائع مقدسه الهیه جمهور امت را بر تمهید اصول اصلاحات متتابعه و اقتباس فنون و معارف از امم سائره تشویق و دلالت مینماید و هر نفسیکه غیر از این گوید از سلسبیل علم محروم و در بادیه جهل از پی سراب اغراض نفسانیه سرگردان و حیران . حال بدیده انصاف ملاحظه نمائید این اصلاحات جدیده بالقوه و بالفعل کدام یک مخالف اوامر الهیه واقع گشته ؟ اگر امر تأسیس مجالس مشورت است اینکه در نص آیه مبارکه است که میفرماید ﴿ امرهم شوری بینهم ﴾ و همچنین خطاباً بمطالع علم و منبع کمال با وجود آن فضائل کلیه معنویه و صوریه میفرماید ﴿ و شاورهم فی الامر ﴾ . در این صورت چگونه امر مشورت مغایر قوانین شریعت مقدسه است . و بدلائل عقلیه نیز فضیلت مشورت ثابت و مبرهن و مجرب . و یا خود قصاصاً قتل نفوس را منوط بتحقیقات دقیقه و تصدیق مجالس عدیده و ثبوت شرعی و تعلق فرمان پادشاهی نمودن مغایر شرائع الهیه است ؟ و آنچه در زمان حکومت سابقه مجری بود موافق احکام قرآن مبین بود ؟ چنانچه متواتراً مسموع گشت که حاکم گلپایگان در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی بدون سؤال و جواب و استئذان از جهتی سیزده نفر بیچارگان کدخدایان قرای گلپایگان را که از سلاله طاهره بودند من دون جرم در یکساعت در نهایت مظلومیت گردن بریده . اهالی مملکت ایران در زمانی متجاوز از صد کرور بودند بسبب بعضی حروبات داخله و اکثر بجهت عدم قوانین سیاسیه و مطلق العنان و الاراده بودن ولات و حکام تلف شده کم کم بمرور ایام خمس اهالی باقی نمانده چه که حکام باراده خود هر نفس بی جرمی را خواستند بآتش قهر و شکنجه بگداختند و یا خود قاتل مشبوت شرعی اشخاص عدیده را بجهت اغراض ذاتیه بناختند . هیچ نفسی را قدرت اعتراض نبود چه که حاکم یتصرف کیف یشاء بود . آیا میتوان گفت این امور موافق عدل و انصاف و مطابق احکام شریعت الله است ؟ و یا خود تشویق و تحریص بر تعلم فنون مفیده و اکتساب معارف عمومیّه و اطلاع بر حقائق حکمت طبیعیّه نافع و توسیع دائره صنایع و تزئید مواد تجارت و تکثیر وسائط ثروت ملت منافی اصول دیانت الهیه است ؟ و یا خود آنکه ترتیب نظام مدن و تنظیم احوال نواحی و قری و تعمیر طرق و سبل و تمدید راه کالسکه آتشی و تسهیل وسائط نقلیه و حرکت و ترفیه عموم اهالی مضاد عبودیت درگاه حضرت احدیت است ؟ و یا خود اشغال معادن متروکه که اعظم وسائط ثروت دولت و ملت است و ایجاد معامل و کارخانها که منبع آسایش و راحت و باعث غنا و توانگری عموم ملت است و تحریص و تحریص ایجاد صنایع جدیده و تشویق ترقی امتعه و وطنیه مغایر اوامر و نواهی رب البریه است ؟ قسم بذات پاک ذی الجلال که متحیرم چگونه پرده بر ابصار افتاده که امور باین بدیهی ادراک نمیشود . و چون اینگونه براهین و ادله محکمه بیان شود شبهه ای نیست که از جهت صد هزار اغراض باطنیه در جواب خواهند گفت که در یوم محشر بین یدی الله از معارف و مدنیت کامله انسان سؤال نمیکند بلکه اعمال صالحه را جویند . اولاً آنکه سلماً سؤال از معارف و مدنیت نمیکند . آیا در یوم حشر اکبر در دیوان الهی مؤاخذه مینمایند که ای رؤسا و بزرگان این ملت بزرگوار را چرا سبب شدید که از اوج عزت قدیمه تنزل نمودند و از مرکزیت جهان مدنیت باز ماندند ؟ با وجود آنکه مقتدر بودید که بوسائلی

متشبت شوید که سبب عزّت مقدّسه ملّت شوید . این را ننموده که سهل است بلکه ملّت را از فوائد عادیّه نیز باز داشتید . آیا این قوم در سماء سعادت چون انجم زاهیه نبودند ؟ چگونه باعث شدید که در این ظلمت دهما افتادند ؟ و یا خود مقتدر بر ایقاد سراج عزّت دارین ملّت بودید چرا بجان نکوشیدید ؟ و یا آنکه چون سراج نورانی بتوفیقات الهی روشن شد بزجاجهء همت او را از ارباح مخالف حفظ نموده از چه جهت بکمال قوّت بر اطفای آن قیام نمودید ؟ ﴿ و کُلَّ انسانِ أَلزَمناه طائرُهُ فی عُنقهِ و نُخْرِجُ لَهُ یومَ القِیامَةِ کِتاباً یَلْقاهُ مِنْسُوراً ﴾ . و ثانیاً آنکه چه اعمال صالحه در وجود اعظم از نفع عموم است ؟ آیا موهبتی در عالم اعظم از این متصوّر که انسان سبب تربیت و ترقّی و عزّت و سعادت بندگان الهی شود ؟ لا والله . اکبر ثنویات اینست که نفوس مبارکه دست بیچارگانرا گرفته از جهالت و ذلّت و مسکنت نجات دهند و بنیت خالصه لله کمر همت را بر خدمت جمهور اهالی بر بندند و خیر دنیوی خویشتن را فراموش نموده بجهت نفع عموم بکوشند ﴿ و یؤثرون علی أنفُسِهِمْ و لو کان بِهِمْ خِصاصَةٌ ﴾ ﴿ خیرُ النَّاسِ مَنْ یَنْفَعُ النَّاسَ و شرُّ النَّاسِ مَنْ یَضُرُّ النَّاسَ ﴾ . سبحان الله چه امور و احوال عجیبه واقع که هیچ نفسی حین استماع قولی دقّت و فراست نمینماید که مقصود قائل از این قول چه و در نقاب اقوال چه غرض نفسانی پنهان نموده . مثلاً ملاحظه میفرمائید که شخصی بجهت منافع جزئیّه ذاتیه خود مانع سعادت جمهوری از ناس میشود و بجهت گردش آسیاب خود مزارع و کشت زار جمّ غفیر را تشنه و خراب میکند و بجهت مطاعیت خود دائماً ناس را بر تعصّب جاهلیت که مخرب بنیان مدنیت است دلالت میکند . حال این شخص با وجود آنکه عملی را مرتکب که مردود درگاه کبریا و مبغوض کلّ انبیاء و اولیای الهی است اگر ببیند نفسی بعد از طعام دست خود را بصابون که موجدش عبد الله بونی و از اسلام است بشوید چون این بیچاره دست خود را بدامن و محاسن خود نمالیده آن شخص فریاد برآرد که بنیان شریعت برهم خورد و آداب ممالک کفریه متداول گشت . ابداً سوء اعمال خود را نظر ننماید لکن سبب لطافت و پاکی را جهل و فسق شمارد . ای اهل ایران چشم را بگشائید و گوشرا باز کنید و از تقلید نفوس متوهّمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدّس گشته بحقیقت امور پی برید و در اتخاذ تشبّت بوسائل حیات و سعادت و بزرگواری و عزّت خود بین ملل و طوائف عالم بکوشید . نسائم ربیع حقیقی میوزد چون اشجار بوستان بشکوفه و ازهار مزین گردید . و ابر بهاری در فیضان چون روضهء خلد سر سبز و خرم شوید . ستارهء صبحگاهی درخشید در مسلک مستقیم در آئید . بحر عزّت در موج بر شاطی اقبال و اقدام بشتابید . معین حیات طیبه در جوش در بادیهء تشنگی پزمرده نیاسائید . همت را بلند کنید و مقاصد را ارجمند . کسالت تا کی و غفلت تا چند ؟ از تن پروری جز نومیدی دارین نیابید و از تعصّب جاهلی و استماع اقوال بیفکران و یخزدان جز نکبت و ذلّت نبینید . توفیقات الهیه مؤید شما و تأییدات ربّانیه موفق . از چه بجان نخروشید و بتن نکوشید ؟ و از جمله اموری که محتاج اصلاحات تامّه است طریق تعلّم علوم و ترتیب تحصیل معارف و فنون است . چه که از عدم ترتیب بسیار پریشان و متفرّق گشته و فنون موزجه که داعی بر تطویلش نه بغایت مطوّل شده بقسمیکه باید متعلّمین مدّت مدیده اذهان و اعمار خود را صرف اموری نمایند که تصوّر صرفست و بهیچوجه تحقّقی ندارد چه که تعمّق در اقوال و افکار نیست که اگر بدیدهء بصیرت ملاحظه شود واضح و مثبت

گردد که این نکات بعد از وقوع نیز نیست بلکه صرف اوهام و تتابع تصوّرات بیفایده و توالی ملاحظات بیپوده است . و شبهه ای نیست که اشتغال باینگونه اوهام و تدقیق و بحث زاید در اینگونه اقوال سبب تضییع اوقات و اتلاف اعمار است بلکه انسان را از تحصیل معارف و فنونیکه از لوازم ما یحتاج الیه هیئت بشریه است ممنوع و محروم مینماید . انسان باید در هر فنی قبل از تحصیل ملاحظه نماید که فوائد این فن چه چیز است و چه ثمره و نتایجی از او حاصل . اگر از علوم مفیده یعنی جمعیت بشریه را فوائد کلی از او حاصل البتّه بجان در تحصیلش بکوشد و الا اگر عبارت از مباحث بیفائده صرفه و تصوّرات متتابعهء متوالیه بوده و جز آنکه سبب نزاع و جدال شود ثمره ای از او حاصل نه بچه جهت انسان حیات خود را در منازعات و مجادلات بیفایده آن صرف نماید . و چون این مطلب بسیار محتاج بتفصیل و محاکمهء مکمله است تا اینکه ثابت و مبرهن گردد که بعضی علوم که ایوم اهتمامی در آن نه منتهای محسناترا داشته و همچنین واضح و مدلل شود که هیئت ملت بهیچوجه محتاج بتحصیل بعضی فنون زائده نبوده لهذا در جلد ثانی این کتاب ان شاء الله بتفصیل ذکر میشود . و امید داریم که از مطالعهء این جلد اول تأثیرات کلیه در افکار و اطوار هیئت عمومیه حاصل گردد چه که نیت خالصهء لله بر تألیف آن دلالت نمود . اگر چه در عالم نفوسی که امتیاز بین افکار صادقه و اقوال کاذبه دهند چون کبریت احمرند و لکن امیدواری این عبد بالطف بینهایت ربّ احدیت است . ( بر سر اصل مطلب رویم ) و اما خزیکه بر آند در اجراء اصلاحات لازمه باید صبر و تأنی نموده شیئاً فشیئاً مجری داشت . آیا مقصودشان از این بیانات چه ؟ اگر مرادشان از تأنی که از مقتضیات و لوازم حکمت حکومت است این فکر بسیار مقبول و بموقع چه که البتّه مهمّ امور باستعجال انجام نپذیرد بلکه عجله سبب فتور میگردد . مثل عالم سیاسی مثل عالم انسان است که اول نطفه پس تدرّج در مراتب علقه و مضغه و عظام و اکساء لحم و انشاء خلق آخر تا برتبهء احسن الخالقین واصل گردد . همچنانکه این از لوازم خلقت و مبنی بر حکمت کلیه است بهمچنین عالم سیاسی دفعهء واحده از حسیض فتور باوج کمال و سداد نرسد بلکه نفوس کامله لیلأ و نهارأ بوسائل ما به التّرقی تشبّث نموده تا دولت و ملت یوماً فیوماً بلکه اناً فاناً ترقی و نمو در جمیع مراتب نماید . ( سه چیز ) چون در عالم کون بعنایت الهیه موجود شد این عالم خاک بحیات تازه و لطافت و زینت بیاندازه فائز گردد . ( اول ) اریاح لواقح بهاری ( و ثانی ) فیضان و کرم ابر نیسانی ( ثالث ) حرارت آفتاب نورانی . چون این سه از فضل بی پایان الهی احسان شد باذن الله اشجار و اغصان پرمرده کم کم سر سبز و خرم گشته بانواع شکوفه و ازهار و اثمار مزین گردند . و همچنین نیات خالصه و معدلت پادشاهی و دانش و مهارت کاملهء سیاسی اولیای امور و همت و غیرت اهالی چون جمع شود روز بروز آثار ترقی و اصلاحات کامله و عزّت و سعادت دولت و ملت جلوه گر گردد . و لکن اگر مقصود از تأنی این باشد که در هر عصری امری جزئی از لوازم اصلاحات جاری گردد این عین رخاوت و کسالت است و بر این منوال بهیچوجه ثمره ای حاصل نگردد جز تکرّر اقوال بیفایده . اگر عجله مضرّ است رخاوت و بطائت صد هزار درجه مضرّتر است بیشتر است بلکه توسط حال ممدوح چنانچه فرموده اند ( علیکم بالحسنه بین السّیتین ) که حدّ افراط و تفریط باشد . ﴿ لا تجعل یدک مغلوله الى عنقک و لا تبسطها کلّ البسط فاتبع بین ذلک سبیلاً ﴾ . الزم امور و اقدم تشبّثات لازمه توسیع دائرهء معارف است و

از هیچ ملتی نجات و فلاح بدون ترقی این امر اهمّ اقوم متصور نه چنانچه باعث اعظم تنزل و تنزل ملل جهل و نادانی است و الآن اکثر اهالی از امور عادیّه اطلاع ندارند تا چه رسد بوقوف حقائق امور کلیّه و دقائق لوازم عصریه . لهذا لازمست که رسائل و کتب مفیده تصنیف شود و آنچه الیوم ما یحتاج الیه ملت و موقوف علیه سعادت و ترقی بشریه است در آن بپراهن قاطعه بیان شود و آن رسائل و کتب را طبع نموده در اطراف مملکت انتشار شود تا اقلاً خواصّ افراد ملت قدری چشم و گوششان باز شده در آنچه سبب عزّت مقدّسه ایشانست بکوشند . نشر افکار عالیّه قوه محرّکه در شریان امکان بلکه جان جهان است . افکار چون بحر بی پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج . تا بحر بحرکت و جوش نیاید امواج بر نخیزد و لالی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند .

" ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه "

باید افکار عمومیّه را متوجه آنچه الیوم لائق و سزاوار است نمود و این ممکن نه الاّ بیان کافی و اقامه دلیل واضح مبرهن وافی چه که بیچارگان اهالی از عالم وجود بیخبرند و شبهه ای نیست که سعادت خود را طالب و آمل و لکن حجاب جهل حائل و حاجز گشته . ملاحظه فرمائید که قلتّ معارف بجه مثابه باعث ذلتّ و حقارت ملت میشود . الیوم اعظم طوائف و ملل عالم از جهة کثرت نفوس ملت چین است که هشتصد کرور و کسری نفوس اهالی است و از این جهة باید که دولتش سرافرازترین دول و ملتش مشهورترین ملل عالم باشد و حال بالعکس بجهت عدم معارف تمدن ادبی و مادی ضعیف و بی پا ترین ملل و دول ضعیفه است چنانچه مدتّ قلیله قبل از این عساکر قلبی از انگلیس و فرانسه با او محاربه نموده بقسمی دولت چین شکست خورد که پای تختش را که مسمی به پکین است فتح نمودند . حال اگر دولت و ملت چین در درجات عالیّه معارف عصریه متصاعد و بفنون تمدن متفنن بودند اگر کلّ دول عالم بر او هجوم مینمودند البتّه عاجز گشته خائباً خاسراً مراجعت مینمودند . و از این حکایت عجبر آنکه حکومت ژوپان در اصل تابع و در تحت حمایت حکومت چین بود چند سال است که چشم و گوش باز کرده تشبث بوسائل ترقی و تمدنات عصریه و ترویج معارف و صنایع عمومیّه نموده بقدر اقتدار و استطاعت جهد و کوشش کرده تا آنکه افکار عمومیّه متوجه اصلاحات گشته علی العجاله حکومتش بمقامی رسیده که با وجود آنکه نفوس آن مملکت تقریباً سدس بلکه عشر اهالی حکومت چین است در این ایام با دولت چین مقابلی نمود بالاخره حکومت چین مجبور بمصالحه گشت . دقتّ نمائید که چگونه معارف و تمدن سبب عزّت و سعادت و حرّیت و آزادی حکومت و ملت میشود . و همچنین لازم است که در جمیع بلاد ایران حتی قری و قصبات صغیره مکتبهای متعدده گشوده و اهالی از هر جهة تشویق و تحریص بر تعلیم قرائت و کتابت اطفال شوند حتی عند اللزوم اجبار گردند . تا عروق و اعصاب ملت بحرکت نیاید کلّ تشبثات بیفائده است چه که ملت بمثابه جسم و غیرت و همت مانند جانند جسم بیجان حرکت نکند . حال این قوه عظمی در طینت اهالی ایران در منتهی درجه موجود محرّکش توسیع دائره معارفست .

و اما حزبیکه برآند این اصول تمدنیّه و اساس ترقّی مراتب عالیّه سعادت بشریّه در عوالم ملکیه و قوانین اصلاحات کامله و اتّساع دوائر مدنیّت تامّه را اقتباس از ملل سائره لازم و موافق نه بلکه لائق و سزاوار چنانست که حکومت و ملت ایران تفکر و تعمق نموده خود ایجاد امور ما به الترقّی نمایند . البتّه اگر عقول مستقیمه و مهارت کلیّه فرائد ملت و همّت و غیرت اشخاص شاخصه در دربار دولت و جهد بلیغ اصحاب درایت و کفایت که مطلع بر قوانین اعظم عالم سیاسی هستند جمع شوند و بکمال جهد و اقدام در جزئیّات و کلیّات امور تدبّر و تفکر نموده بتدابیر صائبه ممکن است که بعضی امور اصلاحات کلیّه یابد و لکن در اکثر امور مجبور بر اقتباسند . چه که قرونهای عدیده کرورها از نفوس عمر خود را صرف نموده و تجربه کرده تا آنکه آن امور اصلاحیه بحیّز وجود آمده . حال اگر چشم از آن پوشیده شود تا آنکه در خود مملکت بنحو دیگر اسباب فراهم آید که ترقّی مأمول حاصل گردد اولاً آنکه اعصار کثیره بگذرد و مطلوب میسر نشود . مثلاً ملاحظه نمائید که در ممالک سائره مدّتی مدیده کوشیدند تا آنکه قوه بخار را کشف و معلوم و بواسطه آن چه بسیار امور و اشغال مشکله را که ما فوق طاقت انسان بود سهل و آسان نمودند . حال استعمال این قوه را ترک نموده و سعی و کوشش شود تا آنکه قوه ای مشابه این قوه کشف و ایجاد شود قرون کثیره لازم است . پس بهتر آنست که در استعمال این قوه قصوری نشود و لکن دائماً متفکر در آن باشند که بلکه قوه ای اعظم از آن بدست آید . و همچنین قیاس نمائید سائر فنون و معارف و صنایع و قضیّات مثبت الفوائد عالم سیاسی را که در قرونهای عدیده مکرراً تجربه شده و بجهت عزّت و عظمت دولت و آسایش و ترقّی ملت منافع و فوائد و محسّنات کلیّه اش ثابت و مبرهن گشته . حال آنرا بدون سبب و داعی ترک نموده بنوع دیگر در صدد اصلاحات کوشیده شود تا آن اصلاحات از حیّز قوه بوجود آید و فوائد و منافعش ثابت و مبرهن گردد سالها بگذرد و عمرها بسر آید ) و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم ) . شرف و مزیت اخلاف بر اسلاف در اینست که اموریکه در زمان سابق بحک تجربه رسیده و فوائد عظیمه اش ثابت گشته اخلاف آنرا از اسلاف اقتباس نمایند و تأسی بایشان کنند و از آن گذشته قضایای دیگر خود را کشف کرده آنرا نیز ضمیمه آن امور مفیده نمایند . پس معلوم شد که معلومات و مجربّات اسلاف معلوم و موجود نزد اخلاف است و لکن کشفیّات خاصّه اخلاف مجهول اسلاف است و لکن بشرط آنکه اخلاف از اهل کجالات باشند و الا چه بسیار اخلاف که قطره ای از بحر بی پایان معارف اسلاف نصیب نبردند . قدری ملاحظه نمائید که فرض کنیم نفوسی بقدرت الهیه در زمین خلق شدند آن نفوس بجهت عزّت و سعادت و آسایش و راحت خود البتّه محتاج بامور کثیره هستند . حال آن امور را اگر از سائر مخلوقات موجوده اقتباس نمایند اهون است یا خود در هر قرنی بدون اقتباس ایجاد امری از امور لازمه تعیّش بشر نمایند ؟ و اگر گفته شود که قوانین و اصول و اساس ترقّی در درجات عالیّه مدنیّت کامله که در ممالک سائره جاریست آن موافق حال و مقتضیات مألوفه اهالی ایران نیست از اینجهت لازم است که در خود ایران مدبران مملکت جهد بلیغ نموده ایجاد اصلاحاتی نمایند که موافق حال این بلاد باشد . اول بیان کنند که مضرتّ از چه جهه است ؟ آیا عمار ممالک و تعمیر مسالک و توسّل بوسائل تقویت ضعفاء و احیاء فقرا و ترتیب اسباب ترقّی جمهور و تکثیر مواد ثروت عموم و توسیع دائره

معارف و تنظیم حکومت و آزادی حقوق و امنیت جان و مال و عرض و ناموس مغایر حال اهل ایرانست؟ و آنچه غیر از امثال این امور است مضرّش در هر مملکت واضح و هویدا است اختصاص بمکانی دون مکان ندارد . باری جمیع این اوهمات از عدم عقل و دانش و قلت تفکر و ملاحظه صدور یابد بلکه اکثر معارضین و مساحین فی الحقیقه اغراض شخصیّه خود را در نقاب اقوال بیفایده ستر نموده در ظاهر بعضی کلمات که هیچ تعلق بآنچه مضمّر قلوب است ندارد عقول بیچارگان اهالی را مشوّش مینمایند . ای اهل ایران قلب که ودیعه ربّانیّه است او را از آلائش خود پرستی پاک و مقدّس نموده با کلیل نوایای خالصه مزین نمائید تا عزّت مقدّسه و عظمت سرمدیّه این ملت باهره چون صبح صادق از مشرق اقبال طالع و لائح گردد . این چند روز ایام حیات دنیویّه که چون ظلّ زائل است عنقریب بسر آید جهد نمائید تا مشمول الطاف و عنایت ربّ احدیت گردید و اثر خیری و ذکر خوشی از خود در قلوب و السن اخلاف بگذارید ﴿ و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین ﴾ . ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصّان درگاه حقّ گوی همّت را در میدان منفعت جمهور افکنده تا بعنایت الهیّه و تأییدات صمدانیّه مؤیّد بر آن گردد که این ملت عظیمه را باوج عزّت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را بحیات طیّبه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانیرا بحلیه اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدّسه سر سبز و خرم نماید ( تمّ ) چون در اصل این رساله مبارکه چنانکه در صفحه ۱۰۸ واقع است این عبارت وارد که ( صلاح الدین ملک منصور ایوبی در سنه ۶۹۳ هجری بکلی ملوک و عساکر اوروپرا از ممالک و سواحل بریه الشّام و مصر اخراج نمود ) و متبادر از صلاح الدین ایوبی صلاح الدین کبیر شهیر است که در سنه ۵۸۹ وفات نمود و غالباً این مسئله بر غیر متعمّقین در تاریخ مشتبّه میشد چه که فتح آخرین عکا و اخراج صلیبیین از برّشام بدست ملک اشرف صلاح الدین بن الملک المنصور قلاون صالحی وقوع یافت نه صلاح الدین کبیر که پسر ایوب است و لذا این اقلّ عباد ( فرج الله زکیّ الکردی ) توضیحاً از مصدر رساله نخیمه استیضاح نمود و این رقیمه کریمه در جواب صدور یافت و هی هذه

## ﴿ هو الله ﴾

### ﴿ آیها الفرج القریب ﴾

نامه شما رسید و ملاحظه گردید لکن از عدم فرصت مختصر جواب مرقوم میشود . ( صلاح الدین ) اوّل ایوبی یعنی پسر ایوب برادر زاده شیر کوه لقبش الملک الناصر است . این شخص با قوم مهاجم اهل صلیب محاربه کرد و غلبه نمود و قدس و کرک و نابلوس و عسقلان و یافا و طرابلس و عکا و صور و صیدا خلاصه جمیع شهرها که در دست صلیبیون بود فتح و استرجاع نمود و اسراء را در قلعه صور گذاشت و بمصر شتافت .

بعد بغتة کشتیهای صلیبیین مملوء از عساکر در مقابل صور پیدا شدند . آنان از خارج و اسراء از داخل کوشیدند و صلیبیون بر صور استیلا یافتند و از صور برخاستند بسوی عکا شتافتند و عکا را محاصره نمودند . ملک ناصر ( صلاح الدین ) بکمال سرعت از مصر بسوریه شتافت ملاحظه کرد که عکا محصور است . پس ( صلاح الدین ) صلیبیین را از طرف بر محاصره نمود و عکا در تحت دو محاصره افتاد زیرا صلیبیون عکا را محاصره نموده بودند و داخل عکا مرابطین اسلام بودند . بعد صلیبیون بر عکا استیلا یافتند و مرابطین را بکشتند . و زمان زمستان آمد و ( صلاح الدین ) رنجور شد پس ارکان دولت مصلحت در آن دیدند که بشام مراجعت نماید و کسب صحت و عافیت کند و در بهار با جیشی جرّار بر صلیبیین بتازد و دوباره فتح عکا نماید . ولی ( صلاح الدین ) ملک ناصر ایوبی در شام فوت شد و قلعه عکا در دست صلیبیون ماند . بعد از صد سال ( صلاح الدین ) ملک منصور که منسوب ایوب است فتح عکا کرد و تمام صلیبیون را از بریه الشام براند . آن ( صلاح الدین ) ( اول لقبش ملک ناصر است و ( صلاح الدین ) ثانی لقبش ملک منصور اول پسر ایوب است ثانی از متعلقین ایوب . و علیک البهاء الابهی . ﴿عع﴾

و چون بر مضمون این رقیمهء کریمه اطلاع حاصل شود معلوم گردد که طایفهء قلاونیه که الملک المنصور صلاح الدین صالحی از ایشان است بلقب ایوبی ملقب بودند چه که از امرای سلسله ایوبیه اند و سلاطین ایوبیه سه طبقه اند اکراد ایوبیه که صلاح الدین کبیر رحمة الله علیه مؤسس دولت ایشان بود و اتراک ایوبیه که از امرای سلسلهء سابقه اند و چراکسهء ایوبیه که از ممالیک ایشان بودند و الله تعالی عالم الحقائق .